

# شیخ نو

دشمنین کاکار مکتب شهداء

هیئت اعزامی ائمہ زین الدین شیعیان

سال دهم صد و چهل و چهارم / سال دهم / خرداد

۹۱



بسمه تعالیٰ  
اسنادی که از جنگ مانده، این استناد را حفظ کنید. ورق ورق این نوشته های دستی، هر قطعه نوار صوتی که در جنگ بین  
فرماندهان صحبت می شد...  
امام خامنه ای مدظله العالی

## دومین فراخوان خاطرات و اسناد دفاع قدس استان قم



با احترام از همه امت حزب الله به ویژه پیش کسوتان جهاد و شهادت، رزمندگان، جانبازان و آزادگان و خانواده محترم شهدا و ایثارگران درخواست می شود جهت شرکت در دومین جشنواره خاطره نویسی و جمع آوری اسناد دفاع مقدس استان قم؛ هر گونه اسناد مکتوب و غیر مکتوب (اعم از خاطرات، نوار، عکس، فیلم، نامه ها، یادداشت ها و... مربوط به دفاع مقدس) را جهت ثبت، ساماندهی، حفظ و نگهداری تا مورخ ۱۳۹۱/۴/۲۰ به این اداره کل (به نشانی زیر) تحويل فرمایند. لازم به ذکر است اصل اسناد ارائه شده پس از اسکن عودت خواهد شد و به اسناد و خاطرات فاخر نیز لوح تقدیر و هدایایی اعطا می گردد.

قبل از همکاری شما در راستای عمل به منویات مقام معظم رهبری و حفظ آثار و مدارک مرتبط با دفاع مقدس و نشر فرهنگ ایثار و شهادت کمال تشکر را داریم.

تلفن تماس: ۷۷۳۱۲۵۲ - نمبر ۷۸۴۹۴۸۳ - ایمیل: bonyad-qom@yahoo.com لطفاً در ساعت اداری تماس و مراجعه فرمایید.

نشانی: قم - خیابان شهیدان فاطمی (دور شهر) بین کوچه ۱۳-۱۵ پلاک ۲۲۱

اداره کل حفظ آثار و نشر ارزش های دفاع مقدس استان قم.

دیر خانه دومین جشنواره خاطره نویسی و جمع آوری اسناد دفاع مقدس استان قم.

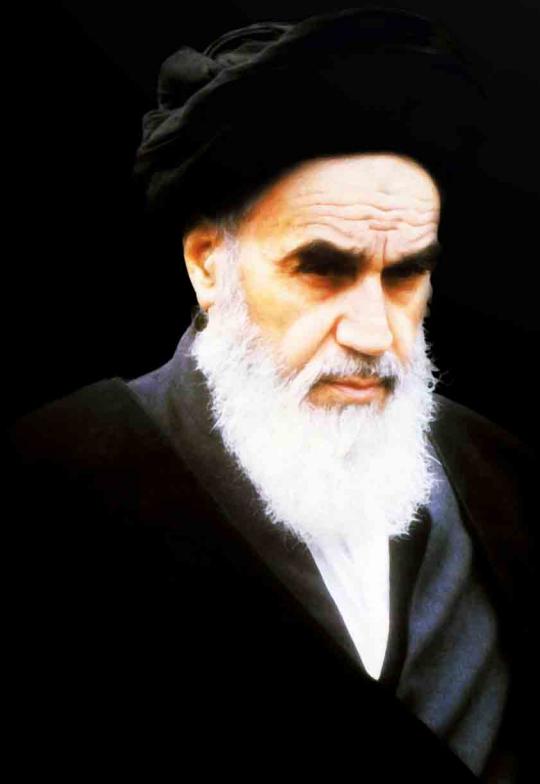


بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش های  
دفاع مقدس استان قم

# عرض امامی

«این عصر را باید

نامید و ویژگی آن عبارت است از  
پیدایش و جرأت و اعتماد به نفس  
ملت ها در برابر زور گویی ابرقدرت ها  
و شکستن بت های ظالمانه و  
بالندگی نهال قدرت واقعی انسان ها  
و سربرآوردن ارزش های معنوی و  
الهی.» مقام معظم رهبری - ۱۳۶۹/۳/۱۳



[www.qafelenoor.com](http://www.qafelenoor.com) | [qafelenoor@gmail.com](mailto:qafelenoor@gmail.com) | [www.qafelenoor.com](http://www.qafelenoor.com) | [www.qafelenoor.com](http://www.qafelenoor.com) | [www.qafelenoor.com](http://www.qafelenoor.com)



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

**طراحی و گرافیک:** سید مرتضی شفیعی / سید مصطفی شفیعی / سید مدیر سایت: عباس افغانیاری  
سیدنیز: علیرضا صداقت **همت تحریری:** محمد حسین سلمانی / مهدو رضا الشعرا مشتم  
امور مالی و پشتیبانی: سید مهدی هاشمی / محمد علی معیبل  
امور مشترکین: صدیق اشکوبی / مرتضی نیکنیان  
شنبه ۱۳۹۷/۰۸/۲۵ ۰۹:۴۶:۴۹

خشتیں کلزاں ملتو شہدا

هدیه نثار ارواح طیبیه امام و شهدا صلوات  
سال دهم / خرداد ۱۳۹۱ شمسی  
شماره صد و چهل و چهارم / بهاء ۳۰۰ تومان  
با مشارکت:

سازمان بنیاد شهید و امور ایثارگران استان قم  
و با حمایت:  
اداره کل حفظ آثار و نشر ارزش‌های  
دفاع مقدس استان قم

[www.gafelenoor.com](http://www.gafelenoor.com)

qafeleenoor@gmail.com

[www.qafeleenoor.com](http://www.qafeleenoor.com)

www. qafelenoor. com qafeleenoor@gmail.com



### آیت الله العظمی بهجت(ره):

- حجت الاسلام والملمین دکتر مرتفعی آقاهنای در پاسخ به سوال در خصوص ارتباط مقام معظم رهبری و آیت الله العظمی بهجت با نشریه ۹۵ گفته است: «ما مشهد بودیم که طاج آقا مصباح برای بیعت با اقا به تهران آمد و از انجما هم به مشهد آمدند ما خدمت شان رسیدیم و از وضع و اوضاع پرسیدیم، حاج آقا فضحای برای خدمت اقا رفته بود؛ ولی خدا را شکر دست خالی نرفت، چون آیت الله بهجت یک نامه چهار صفحه ای برای خدمت اقا که تازه رهبر شده بودند، نوشتن شروع نامه هم این بود که بنده انتساب حضرت عالی را به سمت مقام ولایت و رهبری تبریک عرض کنم، بعد اقا به آیت الله مصباح فرموده بودند که تا حال اینی هزار مردم و مسولان با من بیعت کردند؛ ولی هیچ کدام دلم را آرام نکرد که من در این جایگاه باید باشم یا نه الا این نامه که خالی هزار مردم و مسولان با من بیعت کردند؛ ولی پژندن، نمی نویسند و صحبت نمی کنند.

### آیت الله ملکوتی:

- بعد از ارتحال امام راحل، حضرت آیت الله خامنه‌ای به بهترین شکل ممکن انقلاب اسلامی را اداره کرده‌اند و این نعمت بسیار بزرگی است که همه باید قدردان آن باشیم.  
- بر همه اعم از مراجع واجب است که اسلام را حفظ کنند و در حال حاضر حفظ دین اسلام با حفظ کردن حضرت آیت الله خامنه‌ای میسر است.



مردم تصمیم داشتند کلانتری‌ها را خلخ سلاح کنند. عده‌ای دیگر می گفتند که ما بپاده به سمت تهران میرویم. از چهار راه آهن، جمعیت راه خودش را ادامه می‌داد که رویه‌ای ارتش از پادگان منظریه رسیدند. شاید نیروهای نظامی ای که با این مأموریت را به آنها داده بودند فکر می‌کردند همین که با این رعب و وحشت وارد بشوند و تیراندازی هوایی بکنند جمعیت متفرق می‌شوند. ولی برای اولین مرتبه بود که ما دیدیم ملت شریف و نجیب و ایثارگر و شهادت طلب قم حقاً تصمیم خودشان را برای یکسره کردن کار یا از پای درآوردن دشمن یا شهادت خودشان گرفته بودند. مأمورین اقدام به تیراندازی هوایی کردند؛ ولی دیدند که جمعیت وسط خیابان ایستاده می‌خواهد راه را به روی آنها بینند در اینجا آنها سعی می‌کردند خودشان را از وسط جمعیت نجات بدھند. اینها با تیراندازی هوایی و با آخرین سرعت دستگیری شما را دارد؟ فرمودند: بهله یقین دارم.

عرض کردم خوب، حالا که یقین دارید پس اجازه بدھید محل استراحتتان را تغییر بدھیم به منزل همسایه تشریف ببرید. فرمودند: یقین پیدا کردم به این مسئله؛ ولی ما هم تصمیم خودمان را گرفته‌ایم قدمی را که در این راه برداشت‌هایم تا آخرین لحظه حیات ادامه خواهیم داد. بعد از دستگیری اگر زنده بودیم به راه خودمان ادامه می‌دهیم اگر ما از پا درآوردن و به شهادت رسیدیم مردم خودشان می‌دانند. پس تا زنده‌ایم به راهمان ادامه می‌دهیم و هر لحظه‌ای هم که به شهادت رسیدیم وظیفه‌مان را بعد از شنیدن بیان حضرت امام به نقل از مرحوم اشراقی، صدای گریه جمعیت یکپارچه بلند شد. این صدای شیوه و گریه چند دقیقه همین طور به صورت یکپارچه و مستمر ادامه داشت. بعد کفن‌پوشها بلند شدند و آمادگی خودشان را برای شهادت اعلام کردند. به همین صورت، دیگر جمعیت منتظر نشد که تصمیم گیرنده چه کسی است؟ و نظر آقای اشراقی چیست؟ چه کسی رسیدیم این حرکت را به عهده می‌گیرد. همین طور مثل سیل از درب جنوبی صحن مطهر بیرون آمدند و به سوی پل آهچی حرکت کردند و از آنجا به سمت راه‌آهن به راه افتادند.

این تیراندازی باعث شد که جمعیت از اینکه راهش را به سمت تهران ادامه بدهد منصرف شود. زیرا پادگان منظریه در سر راه آنها قرار داشت و آنها هم یقیناً می‌خواستند راه را بر مردم بینندند. جمعیت کم کم برگشت و بطرف چهار راه، راه‌آهن و از آنجا به سمت مرکز قم و پل جلوی مسجد امام حسن مجتبی(علیه السلام) که به بازار منتهی می‌شود، حرکت کرد.

ابتدا جمعیت به یک کلانتری در نزدیکی همین پل رسیده بود. ظاهرآً انتهای این خیابان قبل از رسیدن به پل، دست راست که در گذشته به نام خیابان ایستگاه معروف بود چون منتهی می‌شد به ایستگاه، یک کلانتری بود که جلوی آن کلانتری تیراندازی شدت گرفت و بیشتر این ریوها رفتند نیروهای ایشان را جلوی آن کلانتری پیاده کردند؛ ولی در عین حال نتوانستند آنچه راه را بر روی مردم بینندند.

نیروها عقب‌نشینی کردند ولی یک تعدادی داخل همین خیابان ایستگاه به شهادت رسیدند. آنچه تیراندازی شدیدی انجام گرفت که تعدادی زمین گیر شدند. من خودم با یک تعدادی که توی پیاده‌رو بودیم خوبیدیم روزی زمین، بعد که بلند شدیم دیدیم کنار ما یک نفر به شهادت رسیده است. بنده شاهد بودم به جای اینک جمعیت با دیدن این شهید، پا به فرار بگذراند پیکر پاک وی را

باشم؛ ولی خوب است که بررسی بشود این خانم هم شاید حیات داشته باشد در این مورد اطلاعات بیشتری بدانند. حضرت امام هم از این احساس مسئولیت آن خانم که ساعت دوازده شب حتی با محدودیتی که مأمورین آن وقت برای ورود به خانه حضرت امام بوجود آورده بودند، خیلی قدردانی کردند. مرحوم آقای اشراقی اظهار داشت: ما دیدیم بدون اینکه آقا بدون آنکه کمترین تغییری در برنامه‌های خودشان بدھند طبق معمول ساعت یک بعد از نیمه شب در همان اتاق که هر شب بودند آماده استراحت شدند.

من خدمت ایشان رسیدم و عرض کردم آقا شما با خبرهایی که بی در بی و مکرر از ساعت چهار بعد از ظهر تا اکنون از تهران رسیده مطمئن نشده‌اید به اینکه امشب رزیم شاه تصمیم

## حاجت الاسلام و المسلمین ابوترابی از ۱۵ خرداد ۱۴۲۴

ابتدا همه متوجه بودند و در فکر فرو رفته بودند که چکار بکنند. شعارهایی می‌دادند و با ذکر صلوات آمادگی خودشان را برای شهادت و فداکاری اعلام می‌کردند. طولی نکشید که مرحوم آقای اشراقی داماد حضرت امام(رسوان الله تعالیٰ علیه) وارد صحن مطهر شدند و با ورود ایشان قهرآ همه منتظر بودند که ایشان برای جمعیت صحبت کنند.

مرحوم اشراقی(رحمت الله علیه) وارد یکی از رواق‌های حرم شد و روی سکوی ایستاد و بلندگویی در اختیارش قرار گرفت.

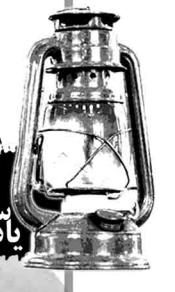
وی گفت من قبل از دستگیری حضرت امام با ایشان صحبتی داشتم مطلب - و یا فکر می‌کنم گفت وصیت - ایشان را مطرح می‌کنم، شما خودتان تصمیم بگیرید. بیان ایشان باعث شد که دیگر به طور کلی سکوت مغض تمام صحن مطهر را فراگرفت. نفس‌ها در سینه محبوس شد حتی زمزمه‌ای هم به گوش نمی‌رسید همه منتظر سخن ایشان بودند. گفتند: «چند روز قبل از دستگیری ایشان از ساعت ۴ بعد از ظهر افرادی را که ما می‌شناختیم و کاملاً مورد اطمینان بودند از تهران به قم مشرف شدند و خدمت آقا رسیدند و عرض کردند که سواک از طرف رزیم، امشب تصمیم دارد که شما را دستگیر کند و ما بعد از اینکه مطمئن شدیم که اینها یک چنین برناهه دارند لازم دیدیم که خدمت شما بررسیم و این مطلب را عرض کنیم شاید تدبیری اندیشیده بشود که اینها چنین موقوفیتی پیدا نکنند.

این خبر را آقایان ساعت چهار آوردن و تشریف برداشتند. باز یکی دو ساعت بعد یک گروه دیگر از تهران خدمت آقا رسیدند و آنها هم همین مطلب را تأکید کردند و اصرار داشتند که امشب آقا منزل شان را تغییر بدھند. به هر حال اینها هم رفتند. غروب و بعد از غروب هم چنین اخباری بدست ما رسید و خدمت آقا عرض شد. تا اینکه دقیقاً ساعت دوازده شب بود. دیدیم در خانه را کوییدند خانم خودش را معرفی کرد. در را باز کردیم همان حدود ساعت دوازده شب روی شناختی که نسبت به این خانم داشتیم ایشان خدمت آقا شرفیاب شد.

خد و همراهانش را که از تهران آمده بودند معرفی کرد و گفت که ما با تعدادی از افراد آن از تهران رسیدیم؛ چون محیط امنی نبود و مأمورین، اطراف منزل شما بودند آنها تنوانتند وارد شوند، امشب به یقین، مأمورین اطلاعات از تهران تصمیم گرفته‌اند که شبانه شما را دستگیر کند و پیشنهاد ما این است که امشب شما منزل تان را تغییر بدھید.

آن نمی‌دانم که مرحوم اشراقی اسم آن خانم را برد یا نه بنده هم آن روز در فکر این نبودم که اسم وی را در خاطر داشته

صبح روز ۱۵ خرداد، قبل از طلوع آفتاب، از خانه‌ام در قم بیرون آمدم و قصد تشریف به حرم مطهر حضرت امام(رسوان الله تعالیٰ علیه) مخصوصه(سلام الله علیه) و بعد هم تهیه صبحانه داشتم، از اینکه می‌گوییم تهیه صبحانه: چون سنگ می‌زنیم گفت وصیت - ایشان را مطرح می‌کنم منظور از خانه بیرون رفتم، اما دیگر تا شب به خانه بریگشتم، وارد خیابان ارم که شدم دیدم مرحوم شهید آیت الله برینگشتم. وارد خیابان ارم که شما را دستگیر کند و ما بعد از اینکه حجاج آقا مصطفی(رسوان الله تعالیٰ علیه) با جمعی از طلاق حوزه علمیه قم که حدواده نفر می‌شند از سمت دوازده شب در منزل شان به سمت حرم مطهر در حال حرکتند. احساس کردم حرکت، حرکت معمولی نیست؛ چون به جای اینکه از توی پیاده رو حرکت کنند دقیقاً از وسط خیابان حرکت می‌کردند. به گونه‌ای که وقتی کسانی که توی پیاده رو بودند متوجه ایشان می‌شدند آنها هم می‌آمدند وسط خیابان، در نتیجه به تعداد این جمیع افزوده می‌شد. با دیدن آن صحنه بنده نیز به سمت آنها رفتم، چهرهای آنان نشان می‌داد که نزدیک ایشان بودند با چشم اشک‌آلود به مسائله کردم کسانی که نزدیک ایشان بودند تا اینکه از اینکه ایشان قرار گرفتم و سلامی عرض کردم و دیگر بدون هیچ سوال و جوابی به سمت حرم حرکت کردیم. فکر می‌کنم نزدیکی‌های حرم، حاج آقا مصطفی به قصد دیدار آیت الله نجفی مرعشی(رحمه الله علیه) به سمت منزل ایشان رفتند. بنده هم با جمع زیادی از مردم به حرم حضرت مخصوصه وارد شدیم. قبل از طلوع آفتاب، تقریباً صحن مطهر حضرت امام(رسوان الله تعالیٰ علیه) مالامال از جمعیت شد به طوری که توی رواق‌های اطراف، جنگرهای ایوان آینه جمعیت موج می‌زد و تعداد زیادی از خواهراها نیز بودند. به ترتیج افرادی که کفن پوش از منزل شان بیرون آمده بودند، وارد صحن شدند.





### شهید آیت الله دکتر بهشتی

- من از اخلاص آقای خامنه‌ای تعجب می‌کنم، ایشان هیچ به دنبال خودنمای نیست که بخواهد خودش را مطرح کند و خودش را نشان بدهد، (به نقل از همسر شهید مطهری)

### شهید آیت الله دکتر بهشتی

- آیت الله دکتر شهید بهشتی، چند ساعت قبل از شهادتشان با اشاره به پیامی که حضرت امام به آیت الله خامنه‌ای فرستاده بودند، فرمودند: خوش ب حال آقای خامنه‌ای که ولی امر مسلمین چنین پیامی را برای ایشان فرستاده است و این پیام نه برای دنیا ایشان؛ بلکه برای آخرت او هم بسیار ارزشمند است و من آرزو دارم با چنین پیامی از ولی امر مسلمین از دنیا بروم.



دیدیم ایشان از پله‌های اتفاقی که آنجا استراحت می‌کردند بالا رفته وارد اتفاق شدند و در دولابچه‌ای را باز کردند و چیزی را برداشتند که سفید بود ما احساس کردیم کفشان را برداشتند یا پارچه سفیدی را به عنوان کفن به هر حال عمامه ایشان مشکی بود. ایشان عمامه برنداشتند چیزی که برداشتند سفید بود و ما برای خودمان این طور محزر شد که ایشان کفشان را برداشتند و به محض دیدن این صحنه همه ما نزدیک بود اسلحه‌هایی که توی دستمان بود از دستمان بیفتد. این اندازه در مقابل عظمت روحی و اراده و شهادت طلبی و از خودگذشتگی این مرد خدا بی اختیار شدیم که دیگر توانایی شلیک کردن که نبود هیچ، بلکه دستهایمان می‌لرزید و ایشان دو مرتبه با کمال صلابت و آرامش خاطر از اتفاق بیرون آمدند و با کمال بی‌اعتنای به ما به سمت در حیاط و ماشینی که جلوی خانه برای منتقل کردن ایشان از منزل به سمت تهران ایستاده بود حرکت کردند و خودشان تشریف بردن توی ماشین.

دوست طبله ما می‌گفت تعبیر سرهنگ این بود که ما در داخل ماشین می‌لرزیدیم و هراسناک بودیم. ایشان وقتی این حالت را دیدند به ما تسلی خاطر می‌دادند.

آن سرهنگ گفت آنچه وصیت من بود این است که بدانید، خمینی یعنی پیروز، خمینی یعنی مرد شکستناپذیر و خمینی یعنی مردی که نه تنها به پیروزی بلکه به تمام اهدافش خواهد رسید.

منبع: مجله پانزده خرداد «دوره اول، بهار ۱۳۷۵ - شماره ۲۱



ایشان خیلی آرام و بدون هیچ اضطرابی لباسشان را پوشیدند و عمامه‌شان را هم بر سرشان گذاشتند و عباشان را دارند می‌اندازند روی دوششان، مثل اینکه خودشان به اختیار خودشان دارند بیرون می‌ایند. لذا ما بدون اینکه برخوردی بکنیم ایستادیم، دیدیم نعلین‌هایشان را پوشیدند از پله‌ها آمدند بیرون به سمت حیاط. ما همین جور تعجبزده و متحریر دنبال ایشان حرکت می‌کردیم که ایشان جلوی در خانه که رسیدند، یک مرتبه دیدیم مکشی کردند و دو مرتبه به سمت اتفاق برگشتند، ما فکر کردیم که ایشان پشیمان شده‌اند از اینکه با ما بیایند. لذا بالاгласه دستور دادیم همه گلنگان‌ها را کشیدند و راه را بر ایشان بستند. این برادر عزیز روحانی که برای بندۀ تعریف می‌کردند تعبیرشان این بود که آن سرهنگ می‌گفت: آقا مثل اینک مگسی جلوی راهشان باشد و بخواهد این مگس را از سر راهشان بردازد همین طوری بی‌اعتنای به ما با دست-شان اشاره کردند که بروید کار ما هم که تصمیم نداشتم از جلوی ایشان دور بشویم؛ ولی دیدیم ایشان اصلاً توجّهی به این همه نیرو با اسلحه‌های آماده ندارد

در آن لحظه تمام آن اراده و تصمیمی که ما گرفته بودیم که یک قدم نگذاریم ایشان به سمت جلو پیش بروند اصلاً مثل مومی که آب بشود یا مثل روغنی که روی زمین بزید، همین طور و رفتیم و همه خود به خود کنار رفتیم و ایشان به راه خودشان ادامه دادند. بعد دنبال ایشان رفتیم که بینیم که ایشان چکار می‌خواهند بکنند. اما اراده این مرد خدا بر اراده همه ما که تصمیم گرفته بودیم یک قدم ایشان پیش نزوند غلبه بیا کرد، به گونه ای که ما دیگر هیچ اختیاری از خودمان نداشتم و ایشان با کمال اراده و اختیار به راه خودشان به هر سمتی که می‌خواستند می‌رفتند.



را به اینجا دیدم و به شما تقریباً اطمینان بیدا کردم که مطلبی را با شما در میان بگذارم و من در این فکر بودم که این مطلب را که می‌خواهم امروز به عنوان و دعیه بگویم، به کسی گفته بشود که به عنوان سر در سینه خودش نگاه دارد. خواهش من این است که در درجه اول برای حفظ جان من و در درجه بعد هم برای حفظ جان خودتان این مطلب را اخلاقاً و شرعاً برای کسی بازگو نکنید که جان من به خطر نیافتد. آن سرهنگ گفته بود: در شب دستگیری حضرت امام در قم، من یکی از کسانی بودم که عده‌ای از این نیروها تحت امر من بودند. تصمیم بر این بود که خیلی آرام بدون هیچ سر و صدایی آقا دستگیر بشود که همسایه ها باختر نشوند و مسأله‌ای ایجاد نشود. لذا قبل از اذان صبح یک نیروی قابل ملاحظه‌ای، نزدبانی گذاشتم و از این نزدیان یک تعدادی خودشان را به پشت‌باب منزل حضرت امام رساندند از آنجا هم دوباره نزدیان را گذاشتند توی خانه رفتند پایین و آمدند در خانه را باز کردند.

به محض اینکه ما وارد شدیم داخل حیاط خانه حضرت امام، دیدم یک پیرمردی آمد به سمت ما. یکی از افراد ما با مشت ایشان را انداخت روحی زمین. هنوز این پیرمرد صدایش در نیامده بود که دیدم پنجره اتفاق باز شد و حاج آقا روح الله گفت، اگر با خمینی کار دارید من هستم این پیرمرد بیچاره چه گناهی کرده؟ ما از این شهامت، این رشادت، این جسارت اصلاً متحریر ماندیم و شرمند شدیم. سعی کردیم قبل از اینکه حضرت امام، اتفاقشان را ترک کنند ما خودمان را به اتفاق ایشان برسانیم. فکر می‌کردیم آن ایشان مثلاً از این اتفاق به حساب مـ.پـ به فرار می‌گذارند. لذا ما با عجله رفتیم به سمت اتفاق، در را که باز کردیم.

روی شانه گرفتند و دو مرتبه به سمت پل مسجد امام حسن مجتبی(علیه السلام) حرکت کردند. وقتی به انتهاهای پل رسیدیم چون شهربانی سابق هم سر چهارراه بازار، مقابل مسجد امام حسن مجتبی(علیه السلام) واقع شده بود نیروهای شهربانی و اکثر قریب باافق نیروهای کمکی که از پادگان منظریه آمده بودند و از بین جمعیت عبور کرده و سر چهارراه مستقر شده بودند راه را بر مردم بستند و جمعیت نتوانست دیگر به سمت شهربانی حرکت بکند لذا قبل از رسیدن به مسجد امام حسن مجتبی(علیه السلام) مردم راه خود را به سمت حضرت معصومه(سلام الله علیها ) ادامه دادند که مجدد آتش سنتگین تیراندازی دشمن راه را بر آنها بست و از آنجا جمعیت متفرق شدند و ما هم دیگر نتوانستیم از سر پل به راه خودمان ادامه بدھیم.

بنده به خاطر دارم، یک ماهی بیشتر از این جریان نگذشته بود که یکی از برادران عزیز طبله را که هم بحث ما در درس اصول حضرت آیت الله وحید خراسانی بود، در قم دیدم. ایشان به من گفتند که حاجی بعد از درس شما را ببینم کاری داشتم.

من بعد از بحث خدمت‌شان رسیدم (اسم‌شان را فراموش کردم؛ ولی می‌دانم ایشان الان ساکن مشهد مقدس هستند). ایشان گفتند بعد از جریان ۱۵ خرداد من در تهران، در منطقه‌ای در کرج رفت و آمد زیادی داشتم. در یکی از روزها یک سرهنگی در جای خلوتی از کرج مرا دید و به من گفت من گفت من مطلبی دارم و می‌خواستم این مطلب بازگو بشود؛ ولی امروز به صورت سر نگهداری بشود تا در آینده در تاریخ این ملت ثبت بشود. آن سرهنگ گفته بود که ده، پانزده روزی است که رفت و آمد شما



قبل از ازدواج با امام من خواب‌های مترک می‌دیدم، خواب‌هایی می‌دیدم که فهمیدم این ازدواج مقدار است. آن خوابی که دفعه‌ای دیدم و کار تمام شد حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) امیر المؤمنین (علیه السلام) و امام حسن (علیه السلام) را در یک حیاط کوچکی دیدم که همان حیاطی بود که بعدها امام برای عروسی آن را اجاره کردند. همان اتاقها با همان شکل و شمايل که در خواب دیده بودم. حتی پرده‌هایی که بعداً برایم خریدند همان بود که در خواب دیده بودم. آن طرف حیاط که اتاق مردانه بود پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امام حسن (علیه السلام) نشسته بودند و در این طرف حیاط و امیر المؤمنین (علیه السلام) نشسته بودند.

- وقتی امام در نجف درس را شروع کردند درس شان شلوغ شده طبله‌های زیادی به درس آمدند، ما کمی صبر کردیم، افرادی که صرفاً برای تأیید امام آمده بودند دیگر نیامدند و درس را خلوت کردند. آن عده از بزرگانی که شایستگی فهم و درک مطلب را داشتند باقی ماندند. بنده به قرآن تقاضی زدم که بروم محضر ایشان، البته این صرافی یک تقاضاً بود و الا من قاطع بودم که بروم، این آیه آمده: «و لا تأیسو من روح الله» این از عجایب اتفاق بود که برای رفقاً گفتم، آنان هم خیلی تعجب کردند. (۳)

آن مرد هم که مولوی سبز دارد و یک کلاه قرمز که شال بند به آن بسته شده (و آن زمان مرسوم بود در نجف هم خدام به سر می‌گذاشتند) امیر المؤمنین (علیه السلام) است. این طرف هم جوانی بود که عمامه مشکی داشت و پیروزن گفت که: «این امام حسن (علیه السلام) است». من گفتم: «ای وای این پیامبر (ص) است و این امیر المؤمنین (علیه السلام) است» و شروع کردم به خوشحالی کردن. پیروزن گفت: «تو بیوی که از اینها بدست می‌آید!!» من گفت: «نه، من که از اینها بدست نمی‌آید؟ من اینها را دوست دارم». آن وقت گفتم: «من همه اینها را دوست دارم، اینها پیامبر من هستند، امام من هستند. آن امام دوم من است، آن امام اول من است» پیروزن گفت: «تو که از اینها بدست می‌آید!» اینها را گفتم و از خواب بیدار شدم. ناراحت شدم که چرا زود از خواب بیدار شدم، صحیح برای مادر بزرگم تعریف کردم که من دیشب چنین خوابی دیدم. مادر بزرگم گفت: «مادر! معلوم می‌شود که این سید حقیقی است و پیامبر و ائمه از تو رنجشی پیدا کرده‌اند. چاره‌ای نیست این تقدیر توست. (۱)

# کرامات

- در نجف مرحوم آیت‌الله حاج شیخ عباس قوچانی که پدر زن اینجانب بود بعضی از مسایلی را که می‌خواست برای امام رخ بدهد، از قبل می‌دانست و به من هم می‌گفت. من به ایشان عرض کردم شما از کجا این مسایل را می‌دانید؟ ایشان فضیه‌ای را نقل کردند که: ما در خدمت مرحوم آیت‌الله حاج سید علی قاضی که استاد اخلاق بزرگانی مانند آقای پیغمبر، مرحوم آقای قوچانی، مرحوم آقای میلانی ... بودند حاضر بودیم. هر روز به محضر ایشان می‌رفتیم و استفاده می‌کردیم. یک روز دو نفر از شاگردانی که هر روز به محضر مرحوم قاضی مشرف می‌شدند خبر دادند که آقای حاج آقا روح الله خمینی (امام در آن زمان به این لقب معروف بودند) به نجف آمد (۴) و می‌خواهند با شما ملاقات کنند. ما که سمت شاگردی امام را داشتیم خوشحال شدیم که در این ملاقات استاد ما (حضرت امام) در حوزه قم معرفی می‌شود. چون اگر شخصی مثل مرحوم قاضی ایشان را می‌پسندید برای ما خوبی مهم بود. روزی معین شد و امام تشریف آوردندا مهند ما هم در کتابخانه آقای قاضی نشسته بودیم وقتی امام به آقای قاضی وارد شدند به ایشان سلام کردند. روش مرحوم آقای قاضی این بود که هر کس به ایشان وارد می‌شد جلوی او هر کس که بود بلند می‌شد و به بعضی هم جای مخصوصی را تعارف می‌کرد که بنشینند؛ ولی وقتی امام وارد شدند آقای قاضی جلوی امام بلند نشدن و هیچ هم به ایشان تعارف نکردند که جای بنشینند امام هم در کمال ادب دو زانو در اتاق ایشان نشست. طلاق و شاگردان امام که در آن جلسه حاضر بودند ناراحت شدند که در اتاق ها نشسته بودند و به تقاضاً از دیدار کنندگان می‌پرداختند. من هم از هواز حرکت کرده خود را به قم رساندم و خدمت ایشان مشرف شدم. پس از این که دستشان را بوسیدم، در گوشش ای نشستم. به هنگام بوسیدن دست امام چشمم به انگشت زیبایی افتاد که در دست ایشان بود. با خود گفتم کاش امام این انگشت را به من هدیه می‌کردند. هنوز چند لحظه از این فکر نگذشته بود که آقا پس از اظهار محبت به بنده اشاره کردند که بیایید من هم امثال کرده جلو رفتم. آقانگشت‌شان را از دست باز کردن و به من مرحمت فرمودند که الان هم این انگشت را به عنوان یادگاری از امام نزد من است. (۲)

- وقتی امام در نجف درس را شروع کردند درس شان شلوغ شده طبله‌های زیادی به درس آمدند، ما کمی صبر کردیم، افرادی که صرفاً برای تأیید امام آمده بودند دیگر نیامدند و درس را خلوت کردند. آن عده از بزرگانی که شایستگی فهم و درک مطلب را داشتند باقی ماندند. بنده به قرآن تقاضی زدم که بروم محضر ایشان، البته این صرافی یک تقاضاً بود و الا من قاطع بودم که بروم، این آیه آمده: «و لا تأیسو من روح الله» این از عجایب اتفاق بود که برای رفقاً گفتم، آنان هم خیلی تعجب کردند. (۳)

ایام کرامات

بود به امام عرض کردند: آقای قاضی را چگونه یافید؟

حضرت آیت‌الله سید کاظم حائری

حضرت آیت‌الله سید کاظم حائری، از مراجع قم، که مقلدان زیادی در عراق دارد، وقتی به دیدار رهبری رفته اصرار داشتند دست رهبری را بیوستند؛ اما آقا اجازه ندادند. بعد از آن، آقا به دیدار ایشان رفتند و به گفته حجت‌الاسلام «مرموی»، حضرت آیت‌الله حائری، در تماسی اعلام شرط کردند که اگر ملتزم به این شرط می‌شویم، بازید آقا را قول می‌کنم و آن شرط این بود که دست آقا را بیوست و بالآخره به زور دست آقا را بیویم. این‌ها، برای کسی که امروز در عراق بعد از آیت‌الله «سیستانی»، مقلدانش از همه بیشتر است و همه معتقدند آیت‌الله حائری عصاره فقه و اصول شهید صدر هستند، فرمودند: «اگر مردم می‌دانستند که استقبال این سید چقدر نواب دارد، هیچ کس در خانه نمی‌نشست.»

آن مرد هم که مولوی سبز دارد و یک کلاه قرمز که شال بند به آن بسته شده (و آن زمان مرسوم بود در نجف هم خدام به سر می‌گذاشتند) امیر المؤمنین (علیه السلام) است. این طرف هم جوانی بود که عمامه مشکی داشت و پیروزن گفت که: «این امام حسن (علیه السلام) است». من گفتم: «ای وای این پیامبر (ص) است و این امیر المؤمنین (علیه السلام) است» و شروع کردم به خوشحالی کردن. پیروزن گفت: «تو بیوی که از اینها بدست می‌آید!!» من گفت: «نه، من که از اینها بدست نمی‌آید؟ من اینها را دوست دارم، آن وقت گفتم: «من همه اینها را دوست دارم، اینها پیامبر من هستند، امام من هستند. آن امام دوم من است، آن امام اول من است» پیروزن گفت: «تو که از اینها بدست می‌آید!» اینها را گفتم و از خواب بیدار شدم. ناراحت شدم که چرا زود از خواب بیدار شدم، صحیح برای مادر بزرگم تعریف کردم که من دیشب چنین خوابی دیدم. مادر بزرگم گفت: «مادر! معلوم می‌شود که این سید حقیقی است و پیامبر و ائمه از تو رنجشی پیدا کرده‌اند. چاره‌ای نیست این تقدیر توست. (۱)

آن مرد هم که مولوی سبز دارد و یک کلاه قرمز که شال بند به آن بسته شده (و آن زمان مرسوم بود در نجف هم خدام به سر می‌گذاشتند) امیر المؤمنین (علیه السلام) است. این طرف هم جوانی بود که عمامه مشکی داشت و پیروزن گفت که: «این امام حسن (علیه السلام) است». من گفتم: «ای وای این پیامبر (ص) است و این امیر المؤمنین (علیه السلام) است» و شروع کردم به خوشحالی کردن. پیروزن گفت: «تو بیوی که از اینها بدست می‌آید!!» من گفت: «نه، من که از اینها بدست نمی‌آید؟ من اینها را دوست دارم، آن وقت گفتم: «من همه اینها را دوست دارم، اینها پیامبر من هستند، امام من هستند. آن امام دوم من است، آن امام اول من است» پیروزن گفت: «تو که از اینها بدست می‌آید!» اینها را گفتم و از خواب بیدار شدم. ناراحت شدم که چرا زود از خواب بیدار شدم، صحیح برای مادر بزرگم تعریف کردم که من دیشب چنین خوابی دیدم. مادر بزرگم گفت: «مادر! معلوم می‌شود که این سید حقیقی است و پیامبر و ائمه از تو رنجشی پیدا کرده‌اند. چاره‌ای نیست این تقدیر توست. (۱)

آن مرد هم که مولوی سبز دارد و یک کلاه قرمز که شال بند به آن بسته شده (و آن زمان مرسوم بود در نجف هم خدام به سر می‌گذاشتند) امیر المؤمنین (علیه السلام) است. این طرف هم جوانی بود که عمامه مشکی داشت و پیروزن گفت که: «این امام حسن (علیه السلام) است». من گفتم: «ای وای این پیامبر (ص) است و این امیر المؤمنین (علیه السلام) است» و شروع کردم به خوشحالی کردن. پیروزن گفت: «تو بیوی که از اینها بدست می‌آید!!» من گفت: «نه، من که از اینها بدست نمی‌آید؟ من اینها را دوست دارم، آن وقت گفتم: «من همه اینها را دوست دارم، اینها پیامبر من هستند، امام من هستند. آن امام دوم من است، آن امام اول من است» پیروزن گفت: «تو که از اینها بدست می‌آید!» اینها را گفتم و از خواب بیدار شدم. ناراحت شدم که چرا زود از خواب بیدار شدم، صحیح برای مادر بزرگم تعریف کردم که من دیشب چنین خوابی دیدم. مادر بزرگم گفت: «مادر! معلوم می‌شود که این سید حقیقی است و پیامبر و ائمه از تو رنجشی پیدا کرده‌اند. چاره‌ای نیست این تقدیر توست. (۱)

آن مرد هم که مولوی سبز دارد و یک کلاه قرمز که شال بند به آن بسته شده (و آن زمان مرسوم بود در نجف هم خدام به سر می‌گذاشتند) امیر المؤمنین (علیه السلام) است. این طرف هم جوانی بود که عمامه مشکی داشت و پیروزن گفت که: «این امام حسن (علیه السلام) است». من گفتم: «ای وای این پیامبر (ص) است و این امیر المؤمنین (علیه السلام) است» و شروع کردم به خوشحالی کردن. پیروزن گفت: «تو بیوی که از اینها بدست می‌آید!!» من گفت: «نه، من که از اینها بدست نمی‌آید؟ من اینها را دوست دارم، آن وقت گفتم: «من همه اینها را دوست دارم، اینها پیامبر من هستند، امام من هستند. آن امام دوم من است، آن امام اول من است» پیروزن گفت: «تو که از اینها بدست می‌آید!» اینها را گفتم و از خواب بیدار شدم. ناراحت شدم که چرا زود از خواب بیدار شدم، صحیح برای مادر بزرگم تعریف کردم که من دیشب چنین خوابی دیدم. مادر بزرگم گفت: «مادر! معلوم می‌شود که این سید حقیقی است و پیامبر و ائمه از تو رنجشی پیدا کرده‌اند. چاره‌ای نیست این تقدیر توست. (۱)

آن مرد هم که مولوی سبز دارد و یک کلاه قرمز که شال بند به آن بسته شده (و آن زمان مرسوم بود در نجف هم خدام به سر می‌گذاشتند) امیر المؤمنین (علیه السلام) است. این طرف هم جوانی بود که عمامه مشکی داشت و پیروزن گفت که: «این امام حسن (علیه السلام) است». من گفتم: «ای وای این پیامبر (ص) است و این امیر المؤمنین (علیه السلام) است» و شروع کردم به خوشحالی کردن. پیروزن گفت: «تو بیوی که از اینها بدست می‌آید!!» من گفت: «نه، من که از اینها بدست نمی‌آید؟ من اینها را دوست دارم، آن وقت گفتم: «من همه اینها را دوست دارم، اینها پیامبر من هستند، امام من هستند. آن امام دوم من است، آن امام اول من است» پیروزن گفت: «تو که از اینها بدست می‌آید!» اینها را گفتم و از خواب بیدار شدم. ناراحت شدم که چرا زود از خواب بیدار شدم، صحیح برای مادر بزرگم تعریف کردم که من دیشب چنین خوابی دیدم. مادر بزرگم گفت: «مادر! معلوم می‌شود که این سید حقیقی است و پیامبر و ائمه از تو رنجشی پیدا کرده‌اند. چاره‌ای نیست این تقدیر توست. (۱)

آن مرد هم که مولوی سبز دارد و یک کلاه قرمز که شال بند به آن بسته شده (و آن زمان مرسوم بود در نجف هم خدام به سر می‌گذاشتند) امیر المؤمنین (علیه السلام) است. این طرف هم جوانی بود که عمامه مشکی داشت و پیروزن گفت که: «این امام حسن (علیه السلام) است». من گفتم: «ای وای این پیامبر (ص) است و این امیر المؤمنین (علیه السلام) است» و شروع کردم به خوشحالی کردن. پیروزن گفت: «تو بیوی که از اینها بدست می‌آید!!» من گفت: «نه، من که از اینها بدست نمی‌آید؟ من اینها را دوست دارم، آن وقت گفتم: «من همه اینها را دوست دارم، اینها پیامبر من هستند، امام من هستند. آن امام دوم من است، آن امام اول من است» پیروزن گفت: «تو که از اینها بدست می‌آید!» اینها را گفتم و از خواب بیدار شدم. ناراحت شدم که چرا زود از خواب بیدار شدم، صحیح برای مادر بزرگم تعریف کردم که من دیشب چنین خوابی دیدم. مادر بزرگم گفت: «مادر! معلوم می‌شود که این سید حقیقی است و پیامبر و ائمه از تو رنجشی پیدا کرده‌اند. چاره‌ای نیست این تقدیر توست. (۱)

آن مرد هم که مولوی سبز دارد و یک کلاه قرمز که شال بند به آن بسته شده (و آن زمان مرسوم بود در نجف هم خدام به سر می‌گذاشتند) امیر المؤمنین (علیه السلام) است. این طرف هم جوانی بود که عمامه مشکی داشت و پیروزن گفت که: «این امام حسن (علیه السلام) است». من گفتم: «ای وای این پیامبر (ص) است و این امیر المؤمنین (علیه السلام) است» و شروع کردم به خوشحالی کردن. پیروزن گفت: «تو بیوی که از اینها بدست می‌آید!!» من گفت: «نه، من که از اینها بدست نمی‌آید؟ من اینها را دوست دارم، آن وقت گفتم: «من همه اینها را دوست دارم، اینها پیامبر من هستند، امام من هستند. آن امام دوم من است، آن امام اول من است» پیروزن گفت: «تو که از اینها بدست می‌آید!» اینها را گفتم و از خواب بیدار شدم. ناراحت شدم که چرا زود از خواب بیدار شدم، صحیح برای مادر بزرگم تعریف کردم که من دیشب چنین خوابی دیدم. مادر بزرگم گفت: «مادر! معلوم می‌شود که این سید حقیقی است و پیامبر و ائمه از تو رنجشی پیدا کرده‌اند. چاره‌ای نیست این تقدیر توست. (۱)

آن مرد هم که مولوی سبز دارد و یک کلاه قرمز که شال بند به آن بسته شده (و آن زمان مرسوم بود در نجف هم خدام به سر می‌گذاشتند) امیر المؤمنین (علیه السلام) است. این طرف هم جوانی بود که عمامه مشکی داشت و پیروزن گفت که: «این امام حسن (علیه السلام) است». من گفتم: «ای وای این پیامبر (ص) است و این امیر المؤمنین (علیه السلام) است» و شروع کردم به خوشحالی کردن. پیروزن گفت: «تو بیوی که از اینها بدست می‌آید!!» من گفت: «نه، من که از اینها بدست نمی‌آید؟ من اینها را دوست دارم، آن وقت گفتم: «من همه اینها را دوست دارم، اینها پیامبر من هستند، امام من هستند. آن امام دوم من است، آن امام اول من است» پیروزن گفت: «تو که از اینها بدست می‌آید!» اینها را گفتم و از خواب بیدار شدم. ناراحت شدم که چرا زود از خواب بیدار شدم، صحیح برای مادر بزرگم تعریف کردم که من دیشب چنین خوابی دیدم. مادر بزرگم گفت: «مادر! معلوم می‌شود که این سید حقیقی است و پیامبر و ائمه از تو رنجشی پیدا کرده‌اند. چاره‌ای نیست این تقدیر توست. (۱)

آن مرد هم که مولوی سبز دارد و یک کلاه قرمز که شال بند به آن بسته شده (و آن زمان مرسوم بود در نجف هم خدام به سر می‌گذاشتند) امیر المؤمنین (علیه السلام) است. این طرف هم جوانی بود که عمامه مشکی داشت و پیروزن گفت که: «این امام حسن (علیه السلام) است». من گفتم: «ای وای این پیامبر (ص) است و این امیر المؤمنین (علیه السلام) است» و شروع کردم به خوشحالی کردن. پیروزن گفت: «تو بیوی که از اینها بدست می‌آید!!» من گفت: «نه، من که از اینها بدست نمی‌آید؟ من اینها را دوست دارم، آن وقت گفتم: «من همه اینها را دوست دارم، اینها پیامبر من هستند، امام من هستند. آن امام دوم من است، آن امام اول من است» پیروزن گفت: «تو که از اینها بدست می‌آید!» اینها را



### آیت الله حق شناس(ره):

برخی می پرسند (اعلم) کیست؟ بنده می گویم: بینید عالم (پرچم) دست کیست؟ اگر خدای ناکرده عالم بیفتند، آن وقت نه اعلم می ماند نه غیر اعلم.

### آیت الله العظمی اراکی(ره):

اعلام می دارد انتخاب شایسته جناب عالی به مقام رهبری اسلامی جمهوری اسلامی دلگرمی و امیدواری ملت قهرمان ایران است.



- امام جز در مواقعی مشخص، هر شب دو ساعت و نیم پس از غروب آفتاب برای ملاقات عمومی به بیرونی منزلش تشریف می آوردند و بعد از نیم ساعت برخاسته و به حرم مشرف می شدند. ولی در یک مورد امام وقتی که موعد خاص فرا رسید از جا برخاستند و برخلاف همیشه به اندرون تشریف برداشتند. افراد حاضر شگفت زده شدند، چون که امام در حال سلامت و نشاط بودند و معمولاً بیماری تنها مانع تشریف ایشان به حرم بود. حتی نزدیکان امام نیز هیچ دلیلی بر این قضیه نیافتند. روز بعد گفته شد در همان ساعتی که امام طبق معمول می باشد به حرم مشرف شوند، سفر ایران در بغداد به نجف آمده و در حرم به عنوان اهدای فرش از سوی شاه مراسمی را برگزار کرده بود. با توجه به اطلاع دقیق آنها از زمان تشریف امام به حرم و انتخاب همین وقت برای مراسم مذکور و فیلمبرداری از آن معلوم شد توطئه ای را در سر داشتند و بدین سان معما عدم تشریف امام به حرم برای این حمل شد. (۱۰)

- هنگامی که امام در پاریس بودند یک مرتبه عده ای از دشمنان امام به یکی از روحانی ناماها می گویند که شما معمم هستید و می توانید در عمامه خود سلاح قرار دهید و امام خمینی را ترور کنید. وقتی این شیخ می آید و به امام اطلاع می دهند که یک روحانی آمده و می خواهد شما را ببیند. امام در پاسخ می گوید: «به او بگویید عمامه را از سر شر بردار و بعد داخل شود و بدین ترتیب یکی از دیسیسه های منافقین نقش بر آب شد. (۱۱)

- یک روز منزل آقای فاضل لنکرانی از استادان حوزه علمیه قم بودم یکی از فضلای مشهد هم آنچا بودند. ایشان به نقل از یکی از دوستانشان تعریف می کردند در نجف اشرف خدمت امام بودیم. صحبت از ایران به میان آمد، من گفتم: این چه فرمایش هایی است که در مورد بیرون کردن شاه از ایران می فرماید؟ یک مستاجر را نمی شود بیرون کرد، آن وقت شما می خواهید شاه مملکت را بیرون کنید؟ امام سکوت کردند. من فکر کردم شاید عرض مرا نشینیده اند لذا سخنم را تکرار کردم. امام برآشتفتند و فرمودند: فلانی! چه می گویی؟ مگر حضرت بقیه الله امام زمان، صلوات الله علیه، به من (تستجير بالله) خلاف می فرماید؟ شاه باید برود. (۱۲)

- روز ۲۲ بهمن که امام فرمان دادند مردم در خیابان ها بریزنند، چون ما مملکت نظامی نداریم این جریان را به مرحوم آیت الله طالقانی اطلاع دادند. در آنچا من در خدمت ایشان بودم، آیت الله طالقانی از منزلشان به امام صحبت کردند. برادران بیرون از اتفاق ساعت یا نیم ساعت با امام صحبت کردند. برادران بیرون از اتفاق بودند. فقط می دیدند آیت الله طالقانی مرتب به امام عرض می کنند



آن روز تمام مسئولین فرودگاه لباس شخصی داشتند و مشخص بود که از سازمان امنیت عراق هستند. یکی از مأمورین امنیتی عراق آمد و گفت: «کدام یک از شما مسافر هستید؟» گفت: «من مسافرم.» گفت: «با من بیا» ما بلند شدیم آدمیم، بليط هواپیما را گرفتند و فرستادند از هواپیما ساک ما را برگردانند و ساک را خالی کردند و اوراق را درآوردن. بعد ما را بردن طبله دوم فرودگاه که و رسید هم گرفت. رژیم شاه پس از بازگشت او را در مرز به این عنوان که برای امام در نجف پول زیادی برده دستگیر کرد. آن تاجر گفته بود که من یک شاهی هم بول به ایشان نداده ام و به شخص دیگری دادم و بعد رسید پول را از ایشان گرفته و رسید داده بود شاید تا آخر عمر در گوش زندان می ماند و شکنجه می شد. (۷)

- امام در سال ۵۷ که منزلشان از طرف بعضی ها محاصره و رابطه مردم با ایشان قطع شد می خواستند از نجف هجرت کنند. یاسر عرفات در آن زمان نامه ای به امام نوشته بود که امام در جواب نامه او، نامه را باید شخصی برای عرفات به لبنان می برد. در رابطه با هجرت امام بنا ش. من بروم لبنان و صحبت کنم که شرایط سوریه برای اقامت امام چگونه است. نامه را که آماده شده بود به من دادند برای خداخافظی خدمت امام رسیدم. ظاهراً در آن جلسه کسی نبود و خودم تها بودم، عرض کردم امروز من عازم سفر هستم، مسافرتی به سوریه و لبنان. قاعدتاً هر وقت ما می خواستیم به سفر برویم خدمت امام می رسیدیم و دست ایشان را می بوسیدیم و امام دعایی می کردند. اما این بار امام پیش روی حضرت امیر (علیه السلام) را می خوانند و خواستند به بالای سر حضرت تشریف بردن و زیارت بخوانند من جلو ایشان داشتم می آمدم. تعدادی از رفقاء پشت سر امام بودند. دیدم بعضی ها اصرار دارند از پشت سر دست امام را برگیرند و بوسند. در همین حال بود که متوجه شدم امام برخلاف همیشه دست هایشان را زیر عبا بینهان کردند و بر سرعت خودشان افزودند و به بالا سر حضرت تشریف برداشتند. بعد ما متوجه شدیم و گزارش دادند که بعضی از ساواکی ها برنامه داشتند که از پشت سر دست امام را به عنوان بوسیدن برگیرند و به ایشان آسیب و صدمه بزنند امام را هواپیما و منتظر ساعت پرواز بودیم؛ اما از همان اول دیدیم که وضع فرودگاه غیر عادی است.

- یکی از تجار ایرانی که دولت طاغوت هر کسی را که به نجف و دیدار امام می رفت تعقیب می کرد، پول هنگفتی با خود به نجف آورده بود که به عنوان سهم امام به ایشان بدهد. دولتی ها هم از این امر خبر داشتند. آن تاجر خدمت امام رسید و گفت که این پول ها بابت سهم امام (ع) است و از ایران آورده ام که به شما تقديم کنم تا مصرف حوزه علمیه نمایید. امام قبول نکردند. آن تاجر گفته بود که آقا من از راه دور این پول را آوردهام و مخصوص شمامت. امام فرمودند: «صلاح تو نیست که من این پول را از تو بگیرم، بير خدمت یکی دیگر از مراجع بد و از ایشان رسید بگیر». اصرار آن فرد هیچ اثری در امام نکرد و لذا پول را به منزل مرجع دیگری برد و رسید هم گرفت. رژیم شاه پس از بازگشت او را در مرز به این عنوان که برای امام در نجف پول زیادی برده دستگیر کرد. آن تاجر گفته بود که من یک شاهی هم بول به ایشان نداده ام و به شخص دیگری دادم و بعد رسید پول را از ایشان گرفته و رسید داده بود شاید تا آخر بود. اگر امام پول را از ایشان گرفته و رسید داده بود شاید تا آخر عکس ما که تمام وجودی از روى صدق و صداقت است. بر عکس ما که تمام وجودیان بسته به تعارفات بی پایه و ساختگی است، امام تمام این حالات نفسانی را بی کرده و در خود کشته بودند. این قضیه مربوط به قلی از جریان پانزده خداد است که امام به ایران بازگشتند و به قم آمدند. هر کس از فضلا و طلاق از امام در مورد آقای قاضی می پرسیدند ایشان سیار از او تجلیل می نمود و می فرمود کسانی که در نجف هستند باید از وجود ایشان خیلی استفاده بکنند. بعدها مرحوم آقای قوچانی در جریان مقدمات انقلاب هر حادثه ای که پیش می آمد می فرمود این قضیه هم در آن حکایت بود بعد مکرر می گشتند که آقای حاج آقا روح الله قطعاً به ایران باز می گردند و زمام امور ایران به دست ایشان خواهد افتاد. لاجرم بقیه چیزها هم تحقق پیدا خواهد کرد و هیچ شکی در این نیست. لذا پس از پیروزی انقلاب که امام به قم آمدند مرحوم قوچانی از اولین کسانی بود که به ایران آمد و با امام بیعت کرد.

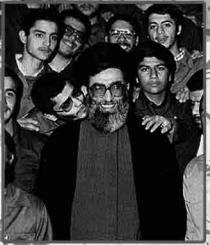
(۵) - در سنه ۵۴ یا ۵۲ روزی در زندان چشمهايم را بسته بودند و دوره بازجویی طولانی داشتند. در آن روزهای خاص شبی خیلی سخت بود، مجلسی را دیدم که امام در آنجا درس می دادند و صحبت می کردند و روحانیون هم زیاد بودند. سیدی وارد شد امام جلوی او راست قامت روی منبر ایستاد و سه بار فرمود: «الامان، الامان، الامان، یا صاحب الزمان». من متوجه شدم آن فرد وجود مقدس حضرت امام زمان (ع) بوده. از فردای آن شب روش بازجویی عوض شد یکی از صلحاء گفت که امام برایت امام گرفته است، یعنی وساطت کرده بود نزد حضرت و نقش داشته در آن تغیر و تحول. (۶)



امام بی آنکه کوچکترین اظهار گلهای حتی با اشاره دست یا جشم بکنند، سه بار فرمودند: من ایشان را فردی بسیار بزرگ یافم. بیشتر از آن مقداری که من فکر می کردم. این عبارت امام نشان می داد که کمترین اثری از هوای نفس در امام نبود. چون هر کس در مقام و موقعیت علمی ایشان در حوزه قم بود و با این برخورد و کم توجهی می شد اقلاً یک سر و دستی تکان می داد که با این حرکت می خواهد بگوید برای من این مهم نیست: ولی آن حرکات آقای قاضی (که قطعاً حساب شده و شاید برای امتحان و اطلاع از قدرت روحی امام بود) کوچکترین اثری در ایشان ایجاد نکرد که نفس امام را به حرکت وارد کرد و این خلی قدرت می خواهد که ایشان نه تنها با آقای قاضی مقابله به مثل نکردن بلکه به او تعظیم هم نمودند و ما در تمام ایعاد و حالات امام (اعم از حالات چشم و سکنات ایشان) به حقیقت دریافتیم که این مطلب را که در مورد آقای قاضی می فرمایند از روی صدق و صداقت است. بر عکس ما که تمام وجودیان بسته به تعارفات بی پایه و ساختگی است، امام تمام این حالات نفسانی را بی کرده و در خود کشته بودند. این قضیه مربوط به قلی از جریان پانزده خداد است که امام به ایران بازگشتند و به قم آمدند. هر کس از فضلا و طلاق از امام در مورد آقای قاضی می پرسیدند ایشان سیار از او تجلیل می نمود و می فرمود کسانی که در نجف هستند باید از وجود ایشان خیلی استفاده بکنند. بعدها مرحوم آقای قوچانی در جریان مقدمات انقلاب هر حادثه ای که پیش می آمد می فرمود این قضیه هم در آن حکایت بود بعد مکرر می گشتند که آقای حاج آقا روح الله قطعاً به ایران باز می گردند و زمام امور ایران به دست ایشان خواهد افتاد. لاجرم بقیه چیزها هم تحقق پیدا خواهد کرد و هیچ شکی در این نیست. لذا پس از پیروزی انقلاب که امام به قم آمدند مرحوم قوچانی از اولین کسانی بود که به ایران آمد و با امام بیعت کرد.

## مرحوم آیت الله العظمی میرزا جواد تبریزی(ره)

وقتی که حضرت آیت الله تبریزی(ره) مریض بودند و در بیمارستان در تهران به سر می بردند، آقا امداد خدمت آیت الله تبریزی برای عبادت. مرحوم آیت الله تبریزی به رغم بیماری که داشتند، نشستن روی تخت و دستشان را روی سینه قرار دادند مقابل حضرت آیت الله خامنه‌ای. با این که سن آیت الله تبریزی خیلی بیشتر بود؛ ولی عکس ایشان الان هست، که این عکس خیلی مهم است و موجود است که دستشان را برای احترام با آن حالت مریضی بر سینه قرار دادند، در مقابل آیت الله خامنه‌ای و تبسیمی کردند از دیدن ایشان، پیدا بود خیلی خشنود بودند.



فرمودند: «نه، ناراحت نباشد. ان شاء الله خوب می شود». بنده کودک را بغل کردم و از خدمت ایشان مرخص شدم همان طور که کودک در بغل بود، می خندید. این را خودم دیدم، پدر کودک فرزندش را گرفت و در حالی که اشک در چشمانتش پر شده بود، شکر کرد. مادر کودک هم آنجا ایستاده بود و خیلی خوشحال بود. بنده بسری دارم که به بیماری سخت و پردرسری متلا شده بود. البته خوب شدن این کودک هم به دعای امام مربوط است. من مطمئن هستم. چون آنقدر بیماریش بالا گرفته بود که در حال مرگ بود، لکن با دعای امام از مرگ نجات یافت. پزشکان گفته بودند این مرض، بیماران را از بین می برد. حدود دو سال پیش که بنده فرزندم را برای معالجه به خارج از کشور برد بودم، آن آقا را دیدم، ایشان که الان سفیر ایران در سوئیس یا انگلیس هستند به مناسبتی به پاریس آمد بود. من دیدم که ایشان یک پسر بچه پنج، شش ساله به همراه دارد و آن کودک می دود و می خندد: فرانسوی صحبت می کند و به انگلیسی تکلم می کند. به من گفت: «آقای شفیق! می دانی این کودک کیست؟» گفتمن: «نه!» گفت: «آن همان کودکی است که شما او را برای شفا خدمت امام بردید». با تعجب پرسیدم: «راست می گویید؟» گفت: «بله او خوب شده است و به مدرسه هم می رود. من سلامتی کوکم را از برکت دعای خیر امام و دستی که ایشان بر سرش کشیدند، می دانم». (۲۰)



هنگامی که این پیام مخابره شد، بنده و آقای کروی آن را برای سایر دست اندراکاران حج فرائت کردیم. ما هم بسیار شکفتزده شدیم که چه سنتی بین مراسم حج و آیه مبارکه است. از مدینه با بیت تماس گرفتیم. احمد آقا گفت: من هم این مطلب را با امام در میان گذاشته‌ام، اما ایشان فرمودند: پیام را این آیه و مقدمه مخابره نمایید. این پیام در روز اول ذی‌حجه صادر شد و فاجعه خونین مکه در روز ششم ذی‌حجه به وقوع پیوست که این قضیه بیش از پیش میان عرفان بالا و از معجزات کم نظری حضرت امام است. (۱۸)

- دوستی داشتم به نام آقای عرب که از طلبه‌های قدیمی اصفهان و از ارادتمندان امام بود. حدود پانزده سال بود که از بیماری شدید زخم معده رنج می‌برد. به طوری که اصلاً نمی‌توانست گرسنگی را تحمل کند و روزه بگیرد. دکترها گفته بودند بر روی مده ایشان باید عمل جراحی انجام بشود. پس از پیروزی انقلاب وقتی امام به تهران آمدند. با اینکه شب امام ملاقاتی نداشتند ما را پذیرفتند. مشکل را که خدمت ایشان مطرح کردیم و گفتیم ممکن است عراق از عملیات ما مطلع شده باشد، امام با یک دنیا آرامش و امید و اطمینان به من فرمودند: «شما مطمئن باشید که در این عملیات پیروزی می‌شوید، براید و هیچ تردیدی به خودتان راه ندهید». برادر رضایی می گفت: «در حقیقت ما نتایج اخخار آفرین عملیات فتح المبین را مدیون این قوت قلی می دانیم که امام با آن نفس گرمانش در فرماندهان و رزمندگان اسلام ایجاد کردند. (۱۷)

- امام طبق سنت هر ساله در آستانه حج، پیامی به حاج جیان دادند. در سال ۱۳۶۴ که به حج رفیم، از ابتدای پیاده شدن در جده تا راهپیمایی مدینه، از برخورد دولت و مأموران سعودی بسیار راضی بودیم و اصلاً تصور نمی‌کردیم که دولت سعودی با ایران و ایرانی این قدر با احترام برخورد کند. پیش بینی تمامی برادران دست اندراکار حج این بود که: «امسال شاهد یکی از باشکوهترین مراسم حج خواهیم بود». احمد آقا فرزند برومند امام نقل می کرد: هنگامی که مقدمه و آیه‌ای را که در صدر پیام استفاده شده بود، دیده بود متعجب شد و دجاجه گیرت از اینکه چرا امام در این پیام حجاج را به شهادت و هجرت حسین گونه فرا خوانده‌اند! احمد آقا می گفت: «وقتی پیام را مطالعه کردم، باور این قضیه برایم بسیار ثقیل بود. این پیام را به آقای انصاری نشان دادم که ایشان هم نظر بند را داشت. بعد از اینکه آقای انصاری هم نظر داد خدمت امام رفتم و به ایشان عرض کردم: آقا! تنها نظر من نیست، بلکه برادران دیگر هم معتقدند که آیه و مقدمه‌ای که در صدر مطلب به کار رفته است، هیچ گونه سنتی با مراسم و مناسک حج ندارد. امام فرمودند: «هر چه سریع تر این پیام را به رسانه‌های گروهی و حاج ایرانی در مدینه مخابره نمایید». (۱۵)

- بیت حضرت امام در تمام مدت تبعید ایشان توسط حاج احمد آقا و یا آیت الله پسندیده و سایر نزدیکان باز بود و مرکز خاص برای تبادل و تماس امام با امت و سران حرکت انقلاب به شمار می رفت. یک روز عید قربان قبل از پیروزی انقلاب قرار بود شهید محراب آیت الله صدوqi و مردم راهپیمایی کرده و مراسمی اجرا شود. پس از آنکه آقای صدوqi از بیت امام بیرون آمدند، ناگهان دژخیمان رژیم سفارک شاهنشاهی به سمت جمیت حمله کردند. با توجه به اینکه اینها تا آن زمان هیچ گاه به کوچه‌ها نمی آمدند، آن روز به حمله خود وسعت داده و در کوچه‌ها با شلیک گاز اشک آور سعی در برهم زدن اجتماع مردم داشتند.



## مرحوم آیت الله العظمی فاضل لنکرانی(ره)

- الان حمایت از مقام معظم رهبری، از زمان امام، واجبتر است، چراً بالآخره همان طور که از امام، نه شخص امام، مقام امام «بما انه مقام رهبری» واجب بود، الان این معنا بیشتر احساس ضرورت و نیاز دارد. این مقام، واجب الاطاعه است و باید محترم شناخته بشود. ایشان (آیت الله خامنه‌ای) ستون خیمه مرجعیت هستند. اگر ایشان نبودند ما هم نبودیم.



آقا شما ایران نبودید، این نظام پلید است، به صغیر و کبیر ما رحم نمی کند، شما حکمتان را پس بگیرید. و مرتب شروع کردن از پلیدی و ددمشی نظام گفتن تا شاید بتواند موضع امام را تعییر بدھند، تا ایشان این فرمانی را که راجع به ریختن مردم به خیابان‌ها داده‌اند پس بگیرند. برادران یک مرتبه متوجه شدند آقای طلاقانی گوشی را زمین گذاشته و به حالت متاثر رفت و در گوشۀ اتاق نشست. برادران که این گونه دیدند بعد از لحظاتی خدمت ایشان رفتند. ابتدا این تصور پیش آمد که امام به ایشان پرخاش کرده‌اند که شما چرا دخالت می کنید و از این چیزها، لذا وقتی به مرحوم آیت الله طلاقانی اصرار کردند که جریان چه بود؟ ایشان گفتند: هر چه به امام عرض کردم حرف مرد را در کردند و وقتی دیدند من قانع نمی شوم فرمودند: «آقای طلاقانی، شاید این حکم از طرف امام زمان باشد!» این را که از امام شنیدم دست من لرزید و با امام خداخافظی کردم؛ پون دیگر قادر نبودم که حتی پاسخ امام را بدهم. (۱۳)

- قلب امام در تمام مدت شبانه‌روز توسط دستگاه مانیتور تحت کنترل و نظارت دکترها بود. در هر ۲۴ ساعت دو نفر دکتر و دو پرستار همیشه آماده بودند که اگر مسأله‌ای برای امام پیش آمد فوراً دست به کار شوند. یک بار دکترها زنگ زدند و گفتند ارتباط ما با امام قطع شده این چیز عجیبی بود برو بین امام کجاست؟ رفته‌نمایی داخل اتاق دیدم ایشان نیست. قسمت‌های را که قدم می‌زنند نگاه کردم نبود به دفتر زنگ زدم. یکی از نوه‌های امام آنچا بود گفتمن: آقا طرف شما هستند؟ گفت نه. به حاج عیسی گفتمن: حاجی برو بین آقا کجاست. ایشان هم رفت هر کجا را که بود جستجو کرد آقانبود. خودم دوباره به اتاق ایشان مراجعه کردم دیدم آقا توی ایوان اتاق ایستاده‌اند و به طرف آسمان نگاه می کنند بعد دکترها گفتند حالا ارتباط برقرار شد. (۱۴)



- امام نسبت به شهید اشرفی اصفهانی علاقه خاصی داشتند. در آخرین ملاقاتی اینکه آن شهید بزرگوار با امام داشت امام با ایشان معانقه گرمی کردند. به طوری که برای ایشان سایه نداشت. پس از پایان ملاقات آقای اشرفی به بند فرمودند من از برخورد امام چنین دریافتم که این آخرین ملاقات من خواهد بود. دقیقاً یک روز بعد از دیدار با امام به شهادت رسیدند. (۱۵)

- آیت الله شهید اشرفی اصفهانی قبل از شهادت می گفتند: این بار که به محضر امام رفتم ایشان طور دیگری به من نگاه کردند و گفتند: «با هم عکس یادگاری بگیریم». (۱۶)





## آیت اللہ شهید دستغیب (ره)

چیزی که بند نسبت به این شخص بزرگ فهمیده‌ام این است که فردی است خدایی، هواپرست نیست، مقام نمی‌خواهد، قدرت نمی‌خواهد به دست بگیرد، امتحان خودش را پیش از پیروزی و بعد از پیروزی داده است، در هر پستی که بوده امتحان خودش را داده است... آقای خامنه‌ای مقام نمی‌خواهد، مقام بر روی او اثر نمی‌گذارد.



مصرانه خواست که چند جهه قند خدمت امام ببرم تا با دست  
امام، تبرک و به آن دعا بخوانند و برای بهبود محرج دعا کنند.  
قداری قند خدمت امام بردم و مطلب را به عرض رساندم، ایشان  
شدنها را تبرک و به آنها دعا بخوانند و سپس برای سلامتی او دعا  
کنند. وقتی به دفتر برگشتم، آقای خلیلی خود را به دفتر رسانده  
بود. قندها را گرفت و با عجله برگشت. چند روز بعد، تلفن زد و  
وقت زده و گربان، شکر کرد و مژده داد که دوستش از خطر  
ذنشته و پزشکان از بهبود او مبهوت شده‌اند. چند ماه بعد دوباره  
لطفن زد و ضمن تشکر مجدد، برای محرج شفا یافته درخواست  
کارت برای تشریف و دستبوسی امام کرد که با نشاط و سلامت  
شرف یافت. ایشان برایم نقل کرد: فلان پزشک متخصص  
معروف که در جریان معالجه من بود و به طور قطع از بهبودم  
ظاهرای می‌آنس کرده بود، بعد از این ماجرا با صراحة به من گفت: ما  
کترها به معجزه اعتقاد نداریم، ولی وقتی مثل شما را می‌بینیم که  
بعد از آن وضعیت، ناگهان همه چیز عوض می‌شود و بعد از چند  
روز، روی یاری خود راه می‌روید، ناچار می‌شویم که به معجزه اعتقاد  
پیدا کنیم. (۲۴)

جهام شده بود و ایشان می‌دانستند که در ماه خرداد چون در یکی از اشعار اشان می‌فرمایند: انتظار فرج ششم. (۲۵)

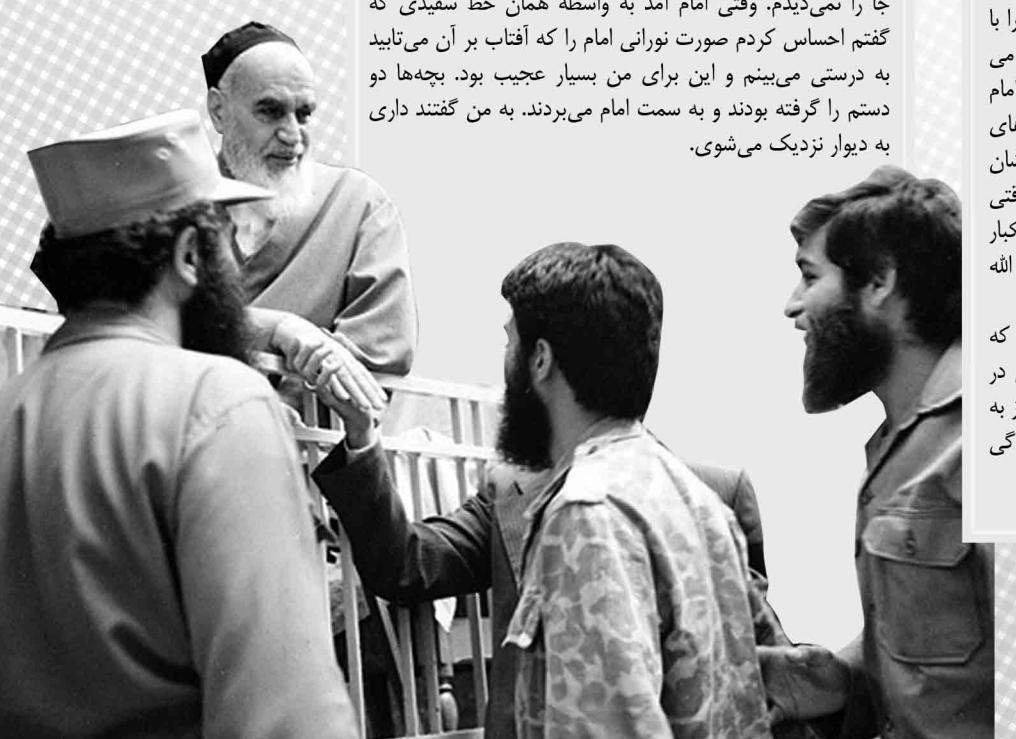
حاج احمدآقا چند روزی پس از رحلت امام از قول مادر ائمای شان نقل می‌کرد: حدود یک ماه و نیم قبل از عمل جراحی، امام خوابی دیدند و این خواب را برای همسرشان تعریف کردند و بتذکر گشتنده: «در زمان حیاتم، راضی نیستم برای کسی تعریف نمایم.» امام خواب دیدند فوت کرده‌اند و حضرت علی (علیه السلام) ایشان را غسل و کفن کرده و برایشان نماز خوانده‌اند و بپس امام را در قبر گذاشته و از ایشان پرسیده‌اند حالا راحت شدید؟ امام عرض کرده‌اند: در سمت راستم خشتش است که اراحتم می‌کند، در این موقع حضرت علی (علیه السلام) دستی به احیه راست بدن امام کشیدند و ناراحتی امام مرتفع گشت. (۲۶)

اشک در چشم من جم شده بود. خوشحال بودم که یکبار دیگر  
توانسته‌ام امام را زیارت کنم. پس از این احساس کردم که آن خط  
سفید قدری بازتر شد. مرا خدمت امام معرفی کرده و گفتند در  
جهه به واسطه مجو و خیت بنایی شان را از دست داده‌اند.

امام تبسمی کرده و دستشان را به سر و صورت و چشم‌های کشیدند و دعاهایی را خواندند و فرمودند: امیدوارم ان شاء الله شفا پیدا کنید. من به بچه‌ها گفتم، چند تا از قندهای منزل امام را به عنوان تبرک برای من بگیرید. بعد از ملاقات به بیمارستان برگشتم و دکتر که غیبت مرا متوجه شده بود مرا دعوا کرد که چرا حرف او را گوش نکرده‌ام و عذر مرا از بیمارستان خواستند و گفتند که برایت سه ماه دارو می‌نویسیم که در منزل استفاده کنید. ما هم گفتیم دعای امام ما را بس است و اگر هم خوب نشویم توفیقی برای من است. به خانه آمدم و یازده روز اجباراً در منزل بودم در طول این مدت اساس کردم که کم کم دیوارهای اطراف اتاق و اسکلت ساختمان منزل برای من نمایان می‌شود. هر روز احساس می‌کردم دارم واضح‌تر می‌بینم تا جایی که به برادرم گفتم: داداش آنها اجر هستند؟ گفت: بله. علوم شد وضعم بهتر شده است، چون رفته رفته آن روشنایی بیشتر می‌شد. اما وضع جوری بود که نمی‌توانستم درست کار کنم. خانواده هم فشار می‌آوردند که از این فرصت استفاده کرده و ازدواج کنم مقدمات کار فراهم شد و برای عقد خدمت امام رسیدم. قبل از اینکه امام صیغه خطبه عقد را بخوانند دستشان را بوسیدم و عرض کردم به برکت دعای شما بیناییم خیلی بهتر شده است. عنایت کنید دویاره چشم‌های مرا متبرک کنید و مرا دعا کنید. دیدم امام حضور ذهن دارند و مرا می‌شناسند و می‌دانند که چند ماه قبل خدمتشان رسیده‌ام دویاره دستشان را به چشم‌های من کشیدند و شروع کردند به دعا خواندن و در حالی که تبسمی بر لب داشتند فرمودند: خداوند شما را حفظ بکند. بعد امام از میزان مهر پرسیدند و خطبه عقد را خواندند و در پایان سه مرتبه فرمودند: با هم بسازید! بعد از این بود که دیگر بدون اینکه کسی به من کمک بکند در خیابان رفت و آمد و حتی راننده‌گی می‌کردم. این را هم عرض کنم که در این ملاقات مرحوم پدرم هم که چشمهاش خیلی کم سو بود به

طوری که شب به زحمت جایی را می دید حسابی از فرصت استفاده کرد و دستهای امام را به نیت شفا به چشمان خود می کشید بعد که من به او گفتم من بیانی خودم را از امام بدست آوردم او هم قسم می خورد که دیگر ناراحتی های شب کوری گذشته را ندارم و حالا دیگر چشمها یعنی اصلاً تار نمی بینند و دید من خیلی خوب شده است. (۲۳)

- یک روز آقای خلیلی که از افراد متدين و شاغل در هلال احمر است مضطربانه تلفن کرد که یکی از برادران بسیار خوب به نام آقای اکبری در جبهه مجنوح و ترکش به مغزش اصابت کرده، حالتش بسیار وخیم است. پزشکان به او جواب رد داده‌اند و از بهبود او مأیوسند. تنها امید، به خدا و دعای امام است. به این ترتیب، از



## آیت اللہ مصباح یزدی:

- اگر امثال بندۀ شبانه‌روز تسبیح به دست بگیریم و فقط خدا را شکر کنیم که خدا چنین رهبری را به ما داده، والله معتقدم از عهده شکر این نعمت برنمی‌آییم. رهبر عزیز ما تالی تلو مصصوم(علیه السلام) است.

فرزند سه ساله من که در بغل بود به علت استنشاق گاز اشک آور مسموم شد و نزدیک بود خفه شود. مردم آقای صدوqi را به سرعت به منزل امام انتقال دادند. در مقابل منزل امام دری باز بود من بچه را به زیر زمین آن خانه برده و پناه دادم. به تدریج تعداد مجروهین زیادتر می‌شد و تیراندازی بیشتری به صورت مستقیم یا هواپی شروع شد. ضمناً بچه من نیز در حالت بسیار بدی به سر می‌برد. در آن روز حزب جمهوری اسلامی در هفتم تیر سال ۶۰ در همان دفتر مرکز حزب شهادت رسید. پس از پایان تیراندازی و متفرق محل به درجه شهادت می‌گردید. باز از پایان تیراندازی و شدن مأمورین، صدم بشارت را به بیمارستان سه‌امامیه بردنده که بی‌نتیجه بود. فرزند من نیز به شدت به بیماری عصبی و لکنت زبان دچار شد تا حدی که پس از مدتی دیگر قادر به تکلم یک جمله نبود. برای معالجه فرزندم به پزشکان قم و دیگر شهرها نیز مراجعه کردیم. بچه چندین ماه تحت نظر پزشک بود؛ ولی سودی نبخشید و بهبودی حاصل نگردید. نظر پزشکان این بود که بچه باشد دور از اجتماع و در انزوا به سر برداست اعصابش سلامت خود را بازیابند. این وضع تا زمان انقلاب ادامه داشت. در نخستین روزهای ورود امام، یک روز خود این بچه، بریده بریده از ما خواست تا او را پیش امام ببریم. این قضیه روی من خیلی اثر گذاشت. با توجه به آتشیایی که با حاج‌احمدآقا داشتم، کمتر مراحتی برای ایشان ایجاد کرده و لذا با عیال خود تا نزدیکی منزل دختر امام که همسر آقای اعرابی است رفته و به ایشان گفتمن شما به داخل منزل رفته و جربان را تعریف نمایید. اهل بیت آن منزل نیز چون ما را می‌شناختند، سخاوتمندانه عمل کرده و به عیال بنده قول دادند در نخستین فرصتی که به دیدار امام بروند فرزند ما را نیز با خود به حضور معظم خواهند برداشت. روز موعود رسید و به وسیله ماشینی که خودشان با آن از قم به تهران می‌رفتند عیال و بچه مرا خدمت امام بردنده. شب که برگشتنند مجذعه‌ای رخ داده بود. بچه‌ای که در موقع عادی نمی‌توانست یک جمله ادا کند با توجه به احساساتی که در وجودش بود ماجرا را با زبان خود برایمان تعریف می‌کرد و ما نیز از فرط خوشحالی می‌گریستیم. قضیه از این قرار بود: زمانی که حاضرین به حضور امام می‌رسند، پسر من جلوتر از همه می‌رود و خود را به روی پاهای امام می‌اندازد. امام نیز ایشان را بلند کرده و از صبیه محترم‌شان می‌پرسند: «خانم، این مهمان کوچلکی ما کیست؟» و قنی برایشان ناراحتی و بیماری بچه توضیح داده می‌شود. امام یکبار دیگر بچه را نوازاش کرده و می‌گویند: «ناراحت نباش ان شاء الله». برایشان ناراحتی و بیماری بچه توضیح داده می‌شود. امام یکبار

بهبودی کامل فرزند ما برخلاف نظر پزشکان و روان پزشکان که گفته بودند معالجه این بچه با شیوه های خاص روان شناسی در دراز مدت ممکن است، بدين نحو به دست آمد. بچه ما آن روز به مدرسه رفت و هم اینک نیز در دبیرستان درس می خواند و زندگی خود را مدیون امام می داند. (۲۲)

## حضرت آیت الله العظمی نوری همدانی

آیت الله خامنه‌ای حسین زمان است و دشمن نخواهد توانست یک ولی فقیه مدیر، مدبیر، شجاع، فصیح و زمان شناس را تحت تأثیر قرار دهد. آن قدر ویزگی و شایستگی از جمله شجاعت، تدبیر، فرهنگ، فقه، زمان‌شناسی و معلومات در وجود آیت الله خامنه‌ای هست که بعد از امام راحل هیچ کس نمی‌توانست این خلاً را پر کند.

## حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی:

- اگر مقام معظم رهبری حرمت نداشته باشند، امروز هیچ کدام از ما ایرانی‌ها حرمت نخواهیم داشت. - تبعیت از حکم حکومتی ولی فقیه بر مراجع تقليید هم واجب است.

## دانش آموز بسیجی شهید محمد رضا صمصامی، فرزند عبدالحسین؛ اعزامی از قم.

«خدایا! فدایم کن؛ زیرا می‌دانم گمراهی چه بلای خطرناکی است. خدایا! مرا از بلای غرور و خودخواهی نجات بده تا حقایق وجود را ببینم و جمال زیبای تو را مشاهده کنم. خدایا! احساس می‌کنم که این دنیا دیگر جای من نیست، با همه وداع می‌کنم و می‌خواهم فقط با خدای خود تنها باشم. خدایا! به سوی تو می‌ایم «الذی خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَيَاةَ لِبِلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحَسْنٌ» خودن خلق کرد مرگ و حیات را تا بیازمایدان که در صحنه پیکار حق و باطل کدام یک از شما نیکو کارت هستند.

به نام الله هستی بخش روح الله قوت قلب و باری دهنده حزب الله به نام منجی عالم بشریت امید مستضعفان جهان امام زمان و نائب بر حقش امام خمینی و با سلام به تمام شهیدان گلگون کفن انقلاب اسلامی ایران.

مادر عزیزم و پدر مهربانم! چند کلمه‌ای در شب حمله که ممکن است که آخرین روزهای زندگی پر از گناهم باشد با شما می‌خواهم صحبت کنم؛ مادر دلسوزم و پدر مهربانم! من و این راهی است که باید ببیمامی و سفری است که باید بروم؛ چه بهتر در حال خدمت به اسلام و ملت شریف اسلامی شربت شهادت را بنویم و با سرافرازی به لقاء الله برسم و این همان است که اولیاً معظم حق تعالی آرزوی آن را می‌کردن و از خدای بزرگ در مناجات خود طلب می‌کردن.

مادر عزیزم و پدر و خواهران و برادران مهربانم! اگر زنده برگشتم یعنی خدا هنوز ما را لایق ندانسته که یک قربانی را قبول کند و من را هنوز شایسته این ندانسته که عاشق من بشود و من را به سوی خودش ببرد. و اگر شهید شدم یعنی خدا از شما قربانی قبول کرده است که این با زیان آسان است که خدا از کسی قربانی قبول کند. خلاصه اگر من شهید شدم باید تمام برادران و خواهرانم را به خانه بیاورید و به این خاطر خوشحالی کنند و راضی نیستم به خدا اگر می‌خواهند حتی یک لحظه برای من گریه کنند. روح مرا شاد کنید همان کاری که اکثر مادرها می-کنند؛ ولی اگر گریه کنید؛ یعنی دشمنان اسلام را خوشحال کرده که روح مرا از این کار آزده می‌شود.

خلاصه با این همه صحبت‌ها انشاء الله به امید خدا و تا بعد سرپرستی امام زمان به پیروزی کامل برسیم و قلب امام عزیzman را شاد کنیم که همان نور امام زمان است. سلام من را به همه برسان که دلم برایشان تنگ شده.

از برادر بزرگم که خیلی برای من زحمت کشید شیخ احمد و خانواده‌اش سپاس گرام و سلام من را به برادری که خیلی از کارهای کردم که نباید بکنم که برادرم هیچ چیز نمی‌گفت و طاقت می‌آورد؛ محمود جان! خیلی من در مقابل شما بی‌ترتیبی کردم خواهش می‌کنم مرا ببخش. پدر و مادر مهربانم انشاء الله فرزند خود را که در راه خدا رفته تا برادران بتواند کاری برای اسلام بکند بپخشی. والسلام چیزی که یادم رفت آن هم برای این است که آن قدر خوشحال بودم که سلام به پدر و مادر مهربانم نکردم.

این همه را شب حمله که نمی‌دانید چه شوری دارم می‌نویسم.»

امام خمینی رحمة الله: «این وصیت‌نامه‌هایی که این عزیزان می‌نویسند مطالعه کنید. پنجاه سال عبادت کردید خدا قبول کند، یک روز هم یکی از این وصیت‌نامه‌ها را بگیرید و مطالعه کنید و فکر کنید.» صحیفه نور / ج ۱۵ / ص ۳۲

مقام معظم رهبری: «این وصیت‌نامه‌هایی که امام می‌فرمودند بخوانید. من به توصیه ایشان خیلی عمل کرده‌ام. هر چه از این وصیت‌نامه‌هایی همین بچه‌های شهید به دستم رسیده، غالباً من اینها را خوانده‌ام. چیزی‌های عجیبی است. ما واقعاً از این وصیت‌نامه‌ها درس می‌گیریم.»



- یکبار خواب دیدم که من و آقای خمینی در خانه کعبه مشغول طواف بودیم و ناگهان متوجه شدم حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) به سرعت به من نزدیک می‌شوند. همین طور که حضرت نزدیک می‌شدن برای این که به آقای خمینی بی‌احترازی نکرده باشم، خودم را کنار کشیدم و به آقای خمینی اشاره کردم و گفتمن: یا رسول الله! آقا از اولاد شما هستند. حضرت رسول (ص) به آقای خمینی نزدیک شدن، با ایشان روپویسی کردند و بعد به من نزدیک شدن و با من روپویسی کردند و بعد لب‌های شان را به روی لب‌های من گذاشتند و دیگر برنداشتند و من از شدت شفاف از خواب پریدم به طوری که داغی لب‌های حضرت رسول (ص) را روی لب‌هایم هنوز حس می‌کردم. (۲۷)

۱. خبیجه تتفی (همسر امام) نداش ۱۲. ایشان به دلیل زندگی در تهران و عدم علاقه به زندگی در قم در اینجا باشی صریحی به خواستگاری امام نداده بودند ولی پس از دیدن این خواب نظر مثبت دادند.
۲. حجۃ الاسلام و المسلمين سید عبدالحسین امام.
۳. آیت الله محمد هادی معرفت.
۴. این سفر قبل از تبعید امام بوده است.
۵. آیت الله حائری شیرازی پیام انقلاب ش ۸۹.
۶. حجۃ الاسلام و المسلمين محشی.
۷. حجۃ الاسلام و المسلمين رضا رحمت.
۸. حجۃ الاسلام و المسلمين رحیمیان.
۹. امید انقلاب ش ۱۲۸.
۱۰. حجۃ الاسلام و المسلمين سید محمد کوثری پا به پای افتاب ج ۴ ص ۱۲۵.
۱۱. حجۃ الاسلام و المسلمين سید محمد کوثری پا به پای افتاب ج ۴ ص ۱۲۵.
۱۲. محمود مرتضی فر.
۱۳. سید رحیم مریان.
۱۴. حجۃ الاسلام و المسلمين محمد اشرفی اصفهانی روزنامه کیهان ۱۴ / ۷ / ۲۲.
۱۵. حجۃ الاسلام و المسلمين ادب روزنامه کیهان ۶۸ / ۷ / ۲۲.
۱۶. غلامعلی رجایی شریک صلوات.
۱۷. حجۃ الاسلام و المسلمين امام جمارانی.
۱۸. حجۃ الاسلام و المسلمين سید محمد رضا سجادی اصفهانی پا به پای افتاب ج ۳ ص ۲۲۱.
۱۹. حجۃ الاسلام و المسلمين حسن تقی پا به پای افتاب ج ۱ ص ۱۷۷.
۲۰. سین شهزاد شاهد ش ۱۸۶.
۲۱. سردار سرتیپ پاسدار علی فضلی.
۲۲. حجۃ الاسلام و المسلمين رحیمیان در سایه افتاب ص ۱۶۷.
۲۳. حمید انصاری مصاحبه رادیوی.
۲۴. پلیس انقلاب ش ۱۰۰.
۲۵. آیت الله شهید مرتضی مطهری روزنامه رسالت ۷۳ / ۱۱ / ۲.
۲۶. نور علم دوره ۳ ش ۷ ص ۱۲۸.
۲۷. غلامعلی رجایی.
۲۸. حجۃ الاسلام و المسلمين انصاری کرمانی.





### آیت الله العظمی میرزا هاشم آملی(ره):

انتخاب شایسته شما (مقام معظم رهبری) از سوی مجلس خبرگان، موجب امید و آرامش گردید؛ چرا که شما شخصیتی متفکر، عارف به اسلام و صاحب درایت و تدبیر هستید.

### آیت الله مهدوی کنی:

نعمت وجود مقام رهبری را باید قدر دانست و کسانی که قدر رهبری را نمی‌دانند ناسپاس هستند، هر کس اگر به فکر مردم و کشور است باید قدر رهبری را بداند. اگر می‌خواهیم انقلاب حفظ شود باید جانشین امام خمینی(ره) که مقام معظم رهبری هستند را حفظ کرد.



او جدا از اینکه باید به تضادهای موجود در جامعه آگاه باشد، باید آشنا به روابط بین‌المللی نیز باشد. مفهوم این حرف آن است که فقیه در مسائل خارجی و بین‌الملل باید بتواند تحلیل قوی داشته و موضع‌گیری سریعی از خود اعلام فیضه‌شدن. کلمه فقیه از ریشه فقه است. فقه در معنای لغوی یعنی تعمق و روشنی از آن داشته باشیم. تَفَقْهَ یعنی چه؟ یعنی دیگر از او خوش مان نمی‌آید و نسبت به او احساس نفرت و انزعاج پیدا می‌کنیم.

خواهیم گفت او انقلابی نیست و سازشکار است. از همین ابتدا باید با او ارتباط محکم برقرار کنیم تا خدای ناکرده تعییری در مسیرش ایجاد نشده، باید تماس برقرار کرد. و این ارتباط باید از شهری که در آن ساکن، به شهر قم که مرکز فقاهت است بروم و علم‌آموزی کنم و فقیه شوم. اصولاً فقیه کسی است که باید از خودش به خلق و خدا هجرت نکند. ولایت یعنی چه؟ ولایت یعنی دوستی و رهبری که در اینجا معنی رهبری ملاک و معیار است. ولایت یعنی رهبری و سربرستی و فقیه یعنی ژرف نگر، یعنی اسلام‌شناس و آگاه به مسائل زمان و دارای خصلت‌های مردمی و زهد اتفاقی و معنی ولایت فقیه با این توضیح حداقلی و صفات آن، مشخص و معلوم می‌شود.

یک فقیه اسلام‌شناس است، یعنی کاملاً به پیچ و خم‌های مکتب آشنا بوده، شناخت دارد. نه اینکه فقط اسلام را دانسته و به آن آشنا باشد، بلکه دین را به خوبی می‌شناسد. استاد شهید مطهری (ره) نیز فقیه را این گونه تعریف و تشریح می‌کند. فقیه اسلام‌شناس آگاه به مسائل جاری در زمان است. این موضوع خیلی مهم است و از خصوصیات اصلی و ویژه یک فقیه به شمار می‌رود. فقیه کسی نیست که از زمان و دنیا اطراف خودش جذا باشد.

جداگاههای است؛ اما در مورد کسانی که در حال رشد و بالندگی هستند، اگر امروز اطراف آنها را نگیریم، من و شما یعنی که ادعای مکتبی بودن داریم و ان شاء الله همین طور هست، به آن وقت بعد از ۱۵ سال، ۲۰ سال، همان کسی می‌شود که دیگر از او خوش مان نمی‌آید و نسبت به او احساس نفرت و انزعاج پیدا می‌کنیم. همان طوری که قبل از قتم روحانی باید در خط فقاهت باشد تا بتواند تحرکی در جامعه ایجاد کند و روحانیت به سه دسته تقسیم می‌شود که این نوع تقسیم در کل جامعه هم مطرح است و مردم برای قشر روحانی، این تقسیم‌بندی را طراحی می‌کنند: اول؛ آنهایی که پاک هستند و چهره و وجهه خدایی دارند. دوم؛ کسانی که ناپاکند و میل به طاغوت دارند و سوم آن کسانی که اصولاً بی‌تفاوتند. اگر چنانچه شخص بی‌تفاوتی در روحانیت مشاهده شد و یا خدای ناکرده فرد پلیدی در میان این قشر دیده شد، کاملاً روش و واضح است که ما این دو را از فقاهت ارتباطی با روحانیت دارد یا نه؟ بارها در جلسات گفتم که فقیه لازم نیست حتماً روحانی باشد؛ ولی چرا ما با شنیدن کلمه فقیه یک شخص روحانی در نظرتان مجسم می‌شود؟ علتش این است با اینکه فقاهت ملزم به داشتن لباس روحانیت نیست، اما در طول تاریخ اسلام و شیعه، فقها از میان روحانیت برخاسته‌اند. و این یک تجانس فکری ایجاد کرده است که ما همیشه فقیه را با یک فرد روحانی یکسان بینیم. اما فقیه روحانیت اصلی که در خط فقاهت هستند، در ارتباط باشیم و جدا از آنها از ولایت فقیه صحبت می‌کند و بر آن تکیه می‌کند و چرا از ولایت روحانی و یا ولایت ایدئولوگ صحبت نمی‌کند؟ در قرآن صراحتاً بر فقاهت است، نباید خط فکری اسلام و فقاهت تاکید شده و آمده است که چرا مسلمانان بر فقه دسترسی پیدا نمی‌کنند؟ چرا هجرت یک عده‌ای به دلیل برخی اشتباہات و خطاهای مأیوس می‌شویم، این یک بحث

خارج شد، یک تروریست منافق به قصد سوال کردن جلو رفت و شهید چگینی شده بود که در شهر قزوین با تربیت شاگردانش، خدمات زیادی را به سوال او جواب دهد که در همین حین، خارب با شلیک چند گلوله به سمت شهید چگینی و را به شهادت رساند و گریخت. البته ضارب که بعدها مشخص شد عضو سازمان منافقین است، با تلاش‌ها و پیگیری‌های فراوان برادر شهید چگینی، پس از مدت کوتاهی در گرگان دستگیر شده و در روز ۲۲ بهمن سال ۶۰ (۵ ماه بعد از شهادت شهید چگینی) اعدام شد و به شهیدان رجایی و چگینی ارتباط تنگانگ و نزدیکی با یکدیگر داشتند و این سبب شده بود تا شهید رجایی یکی از نمایندگان مجلس شورای اسلامی را فرزوبینی است که چند ماه قبل از شهادت ایجاد کرده است. خواندن متن این سخنرانی‌های وی در جمع دانش‌آموزان ایراد کرده است. خواندن متن این سخنرانی می‌تواند دید جدیدی را به خواننده در مورد اصل "ولایت فقیه" ارائه دهد.

«در جامعه امروز مسئله ولایت فقیه توسط برخی گروه‌ها جنبه‌ای بر پا کرده است. امشب چند دقیقه‌ای در مورد روحانیت خواهم گفت و سپس وارد بحث ولایت فقیه می‌شوم.



شهید «قدرت الله چگینی» معلم مبارزی بود که در شهر قزوین با تربیت شاگردانش، خدمات زیادی را به انقلاب کرد و خود نیز از هیچ کوششی فروگذار نکرد. او ارتباط تنگانگی با چهره‌های شاخص انقلاب از جمله شهید رجایی داشت و بارها از او دعوت شده بود تا مسئولیت‌هایی را بپذیرد؛ اما او معتقد بود که در سنگر مدرسه بیشتر از هر جایی می‌تواند خدمت کند.

شهیدان رجایی و چگینی ارتباط تنگانگ و نزدیکی با یکدیگر داشتند و این سبب شده بود تا شهید رجایی یکی از نمایندگان مجلس شورای اسلامی را که از شاگردان شهید چگینی بود، مأمور گرد تا از شهید چگینی رسماً دعوت کند که به تهران بیاید تا شهید رجایی که او را برای یکی از وزارت‌خانه‌ها مدنظر داشت، با او در این باره مذاکره و تبادل نظر کند که متأسفانه شهادت شهیدان رجایی و باهتر در هشتم شهریور ۱۳۶۰ و بعد از آن نیز شهادت شهید چگینی در روایدهم شهریور، یعنی ۴ روز بعد از شهادت شهید رجایی، باعث عدم تحقق این موضوع شد.



### حضرت آیت الله العظمی سیستانی:

- من زمان آقای خمینی هر شب بر ایشان دعا می کردم و امروز برای آقای خامنه‌ای هر شب دعا می کنم.
- در دیدار اعضای بیت امام: همواره پشت سر رهبر انقلاب حرکت کرد و پشتیبان و لایت فیچه باشید.
- امروز آبروی اسلام وابسته به آبروی جمهوری اسلامی و آبروی جمهوری اسلامی وابسته به آبروی حضرت آیت الله خامنه‌ای است.

### آیت الله العظمی گلپایگانی (ره)

- حضرت آیت الله گلپایگانی، برای رهبر معظم عبای طریقی هدیه فرستادند و فرمودند: اگر دیدم از نظر من کاری خلاف اسلام است، من تذکر می دهم، اگر تغییر کرد بسیار خوب، اگر تغییر نکرد من دیگر صحبت نمی کنم و تضعیف شما را حرام می دانم.
- عمدۀ عظمت شماست. شما رهبر مسلمین هستید و نمی خواهیم صحبتی کنم در یک فرعی که شما را تضعیف کرده باشم.

می شود، به شدت ناراحت شده و می فرماید: «به چه دلیلی می خواهید این کار را انجام دهید؟» آن فرد می گوید: «برای یادبود انقلاب و زندگه ماندن آن در اذهان مردم تاسال های متمندی». امام می فرماید: «اگر می خواهید یاد انقلاب را زنده کنید، چرا از تصاویر تظاهرات و مبارزات مردمی و تمثال شهدا استفاده نمی کنید؟ مگر من چه کسی هستم و چه کاری برای این انقلاب کرده ام که می خواهید عکس مرا بر روی اسکناس و تمیز چاپ کنید؟ خمینی نیازی به اینها ندارد و اصلاً از این مسائل خوش نمی آید». دیکتاتور یعنی شاه پهلوی، کسی که در طول سال میلاردها تومن به مجلات خارجی مانند فیگارو، تایم و... می داد تا درباره او عکس و مقاله چاپ کنند که استند آن امروزه منتشر شده است.

برای چاپ مقاله های متعدد در روزنامه ها و مجلات انگلیس، جهت حمایت از شاه و انقلاب سفید او در ایران به دولت انگلیس کمک بلاعوض کرد. این خاصیت دیکتاتورهاست که می خواهند با زور و اجراء، خود را به مردم تحمیل کنند و در مقابل می بینیم که حضرت امام در مقابل پیشنهاد چاپ تصویرش بر روی اسکناس ها، می گوید تصویر مردم را چاپ کنید و این اوج خصلت مردمی در وجود یک فیچه است. شاید برخی ها فکر کنند که این عمل حضرت امام برای تظاهر و خودنمایی است تا باعث شود دیگران

و رؤسای دیکتاتور آمریکا برای اینکه رأی دیکتاتورهای بدتر از خودشان را جلب کنند، به توصیه های آنان عمل می نمایند. اما فقیه منفعتی ندارد که بخواهد برای حفظ آن دیکتاتوری کند و اصلاً سود مادی نمی خواهد تا برای به دست آوردنش دیکتاتوری کند. به نظر شما امروز امام خمینی (ره) برای بدست آوردن چه منافعی در جامعه و دنیای امروز، ممکن است دیکتاتوری کند؟ بسیاری از فقهای امروز ما ممکن است برای چه سود دنیوی و شخصی دیکتاتوری نمایند؟ خوب، واضح و روشن است که دیکتاتوری نمی تواند با فناخت همراه باشد، زیرا دیکتاتورها برای حفظ وضع موجود این کار را می کنند و برای بدست آوردن لذاذ مادی و منافع شخصی اعمال دیکتاتوری می نمایند.

وقتی شخصیتی مانند امام (ره) بعد از اینکه در رأس حکومتی جامعه اسلامی قرار می گیرد و تشکیل حکومت می دهد، در وضع زندگی اش هیچ تغییری ایجاد نشده و سادگی خود را حفظ می نماید، این فقیه در وجودش دیکتاتوری ندارد. این فقیه در وجودش دیکتاتوری می کنند. خوب، چرا دیکتاتورها به اعمال دیکتاتوری می پردازند و اصولاً خود و اطرافیانشان تا بن دندان مسلح می شوند؟ علتی این است که آنها برای حفظ وضع موجود این کار را می کنند.

تمام رؤسای جمهوری آمریکا، برای اینکه یک دوره دیگر در کاخ سفید باشند و از حضور در آن لذت ببرند، حاضرند ۱۵ میلیون انسان را در ویتنام قتل عام کنند. از آن سو نیز صهیونیست ها فشار می آورند که باید از اسرائیل حمایت کنی، باید از آدم کشی های اسرائیل در فلسطین حمایت کنی. باید از اسرائیل در جامعه جهانی حمایت کنی تا قدس را پایتخت قرار دهد، آن وقت رأی می دهیم.

حضرت امام (ره) وقتی از موضوع آگاه

احمق بود. ۲۵ سال طول کشید که بفهمد اشتباه می کند. بعد از این مدت نیز در آبان ماه سال ۶۵ در نقطه تلویزیونی، اعلام کرد، اشتباه کرده و بعد از این سعی در جبران مخالفات گذشته دارد. اینکه می گوییم احمق، دلیل دارم. چون فرد احمق از فهم و تبیین حوادث جامعه عاجز است. نمی داند این کاری که انجام می دهد، باعث سریع تر شدن سقوط او خواهد شد. کارهایی که شاه در اواخر حکومتش انجام داد، مانند آزادی زندانیان سیاسی و... فقط برای حکومت بیشتر بود. اگر او احمق نبود، باید برای استمرار حیات حکومتش، در جامعه آزادی می داد. چون شاه این موضوع را خیلی دیر متوجه شد، ضمن اینکه فکر خودش نبوده و اطرافیانش این پیشنهاد را داده بودند، در نتیجه با بیشتر کردن جو اختناق، سرعت سقوط را تسريع بخشید و این کاملاً نشانه حماقت است.

لذا فقیه این گونه نیست، زیرا خوب تبیین می کند. خوب، چرا دیکتاتورها به اعمال دیکتاتوری می پردازند و اصولاً خود و اطرافیانشان تا بن دندان مسلح می شوند؟ علتی این است که آنها برای حفظ وضع موجود این کار را می کنند.

دیکتاتور کسی است که به تنها بی تصمیم می گیرد و اجرا می کند و تصمیماتی که اتخاذ می کند، در جهت منافع مردم نیست؛ بلکه در جهت منافع شخصی و مادی است. دیکتاتورها عموماً احمق هستند، چون از تبیین حوادث اجتماعی و سیاسی جامعه عاجزند. آنها اصلاً نمی فهمند و یا دیر می فهمند. شاه یک دیکتاتور بود، چون

نشستن بر روی یک حصیر، سخنانی را بیان کند که انقلابی در میان یک ملت و بلکه ملت های آزادی خواه دنیا برپا شود. واقعاً وقتی امام به سخنرانی می پردازد، جیمی کارتر با تمام وجودش می ترسد. زهد صوفیانه چنین قابلیت ندارد. با این تعییر، اگر فقیهی با این چنین خصائص و خصائیم، ولایت و رهبری حاکمیت یک جامعه اسلامی را در دست گیرد، چه خطری ممکن است آن جامعه را تهدید کند؟ آیا عقلاً ممکن است سرانجام آن فقیه به دیکتاتوری بیانجامد؟ متأسفانه در مسأله تصویب اصل ولایت فقهی قانون اساسی در مجلس خبرگان، آن قدر هیاهو و جنجال برپا شد که صراحتاً اعلام کردند: «اگر این اصل تصویب شود، دیکتاتوری به وجود می آید». علناً اعلام کردند که ولایت فقهی مساوی با دیکتاتوری است. حالاً دیکتاتوری و دیکتاتور را معاً می کنیم تا مشخص شود این دو واژه در تضاد کامل با فناخت و فقیه قرار دارند. دیکتاتور کسی است که به تنها بی تصمیم می گیرد و اجرا می کند و تصمیماتی که اتخاذ می کند، در جهت منافع مردم نیست؛ بلکه در جهت منافع شخصی و مادی است. دیکتاتورها عموماً احمق هستند، چون از تبیین حوادث اجتماعی و سیاسی جامعه عاجزند. آنها اصلاً نمی فهمند و یا دیر امام (ره) هست، باعث می شود که او با

وحشت انداخته و به فکر فرو برد تا راهی برای جلوگیری از پیشرفت اسلام پیدا کند. پیامبر (ص) در مواجهه با دعوت از سوی مردم جهت هم سفره شدن و هم کلامی با آنان، متواعده بی قول می کردند. این خصلت را شما هرگز نمی توانید در حکومت های طاغوتی مشاهده کنید. اما پیامبر (ص) که در رأس حکومتی یک جامعه اسلامی قرار دارد، با مردم به راحتی و با یک دعوت و بدون آنهاست. ولی فقیه برونو مرزی است و در داخل یک محدوده جغرافیایی با مرز مشخص نمی گنجد. و این به خاطر داشتن ویژگی خصلت های مردمی است. سیاه پوستان آمریکایی که با در دست گرفتن عکس امام خمینی (ره)، باید صدھا بار شعار الله اکبر خمینی رهبر را فریاد بزنند و بگویند تا بیان آن برایشان عادی و روان شود، رهبری انقلاب اسلامی را با این احساس که جزوی از اتفاقی است، گویی که او را می کشاند. زهد انقلابی، زهدی است که در عرصه و میدان رهبری مقابله می کنند. زهد صوفیانه است. زهد انقلابی نقطعه مقابل زهد صوفیانه است. زهد صوفیانه، زهدی منجمد و مخدو است که آدمی را به ازدواج می کند. زهد انقلابی داشتن رویه بیانجامد؟ متأسفانه در مسأله تصویب اصل ولایت فقهی قانون اساسی در مجلس خبرگان، آن قدر هیاهو و جنجال منجمد و مخدو است که آدمی را به ازدواج می کند. زهد انقلابی، زهدی است که در عرصه و میدان رهبری مقابله می کنند. زهد صوفیانه است. زهد انقلابی نقطعه مقابل زهد صوفیانه است. زهد انقلابی (ره) که می فرماید: «تقوایی است در سریز، نه در گریز.» تمام آن افرادی که در دوران تبعید همراه حضرت امام (ره) بوده اند، اذعان می دهد که کل هزینه خوارک و پوشاش ۱۰۰ و... در طول یک ماه به اندازه ۱۰۰ تومان بود. زندگی حضرت امام (ره) و ساده زیستی او، تماماً مؤید این مطلب است که رهبر انقلاب یک زاده انقلابی انسانیت است. پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و حضرات ائمه معمصومین (علیهم السلام) نیز دارای همین ویژگی بوده اند. پیامبر (ص) زمانی که حرکت رسالت، نبوی اش را شروع کرد، تمام قدرت های آن روز را به

## آیت الله مشکینی(ره)

برای همه مسلمین جهان اعم از سنی و شیعه و به ویژه روحانیت محترم و علماء عظام فریقین ایدهم الله تعالیٰ، و بر همه کسانی که علاقه به دوام انقلاب اسلامی ایران و نفوذ و گسترش اسلام در جهان دارند و طالب (امثال اقیموا الدين و لاتفرقوا) هستند و میل به تحقق (الیظهره علی الدين کله) دارند واجب مؤکد شرعی و عقلی است معظم له را به فقاہت و ولایت امر مسلمین بشناسند و بپذیرند.

## آیت الله العظمی وحید خراسانی:

- من به آیت الله خامنه‌ای ارادت کامل دارم... تضعیف نظام را حرام می‌دانم و به ولایت ایشان (رهبر معظم انقلاب) التزام دارم.

یافته‌اند و به هر حال یکی از آنها، رهبری جامعه اسلامی را بدست خواهد گرفت. همه ما باید طبق آموزه‌های حضرت امام، دین و اسلام را مهمن بشماریم و هر کسی را که در مسیر اعتلای دین از دست دادیم، کما اینکه رهبری باشد، نباید عقب‌نشینی کنیم و باید همان راه را مطابق الکوها و روش‌های حضرت امام خمینی ادامه دهیم تا خدای تاکرده جامعه اسلامی دچار فتنه‌ها و توطئه‌های دشمنان نشود. چون دشمنان متتصد چنین لحظات و فرصت‌هایی هستند تا اسلام و انقلاب اسلامی را در هم بکوینند. مسئله بسیار مهمی را که فراموش کردم، عرض کنم این است که حضرت امام در مسائلی مانند انتخابات، مردم را آزاد گذاشته اند. مردم اختیار دارند هر کسی را که مایل بودند، برگزینند. هیچ‌گاه حضرت امام قصد این که رأی خود را بر مردم تحمیل کند، ندارد و هرگز هم این گونه نبوده است.

ولی زمانی که مردم احساس کنند رأی و نظرشان با امام و رهبری انقلاب متفاوت است، بلا فاصله با مطابقت رأی خود با رهبری، از او پیروی می‌نمایند. این گونه نیست که مردم در مقابل حضرت امام باشند، بلکه تبیيت از نظر او را مقدم بر نظر و رأی خویش می‌دانند. مسئله ولایت فقیه، مسئله‌ای اعم از روحانیت و در بعد سیار وسیع‌تری است که به یک سخنرانی ختم نخواهد شد؛ بلکه بررسی بسیار دقیق و شناخت و آگاهی گستردگری را می‌طلبد. با شبهات و نگرانی که برخی گروه‌ها در دل جوانان، در مسئله فقاہت و ولایت فقیه انداخته‌اند، این مبحث بسیار مهم به اینجا ختم نمی‌شود و من عزم بسیار جدی دارم تا بیشتر به این موضوع پردازم. ان شاء الله که این شبهات و تردیدهای بوجود آمده، هرچه زودتر مرتفع گردد.

امکان دارد رهبری انقلاب به اسلام و انقلاب و مردم پشت کرده و دست در دست دشمنان بگذارد؟ این موضوع ممکن نیست و کاملاً جزو محالات است. شخصیتی که از لحاظ خصلت‌های درونی به ثبات کامل رسیده و هیچ‌گونه تزلیزی در او پیدا نمی‌شود، تا آینده‌های متتمدی نیز همین‌گونه خواهد بود و تغییر نخواهد کرد. نزدیک به ۱۶ سال است که از حرکت انقلابی حضرت امام می‌گذرد و در طول این مدت هیچ‌گونه اسرائیل تصمیم گرفته بودند اگر روزی خواستند، رهبری از میان قوم انتخاب کنند، مسیحی (علیه السلام) باشد. زیرا موسی (علیه السلام) با وجود اینکه چوپان بود، در مقابل ظلمی که به مردم می‌شد، واکنش نشان می‌داد. در واقع او رهبری اش را بدون اینکه بداند، در زمان‌های آینده زعامت جامعه را بدهد، بلکه مبعوث شده است.

حضرت امام دارای ثبات است. و این حرف کاملاً غلط است که گفته می‌شود امام در آینده تواعضی که دارد، می‌فرماید: «اگر فکر می‌کرد پدید من هم دچار انحراف شدم، برخورد کنید.» که این مسئله تا به امروز اتفاق نیفتاده و از این به بعد هم هرگز حدث نخواهد شد. متتمدی، در مسئله‌ای به نفعحالا اگر روزی خدای تاکرده امام خمینی از میان ما برود، تکلیف چه خواهد بود و ما چه باید بکنیم؟ در جنگ أحد زمانی که رهبری برای من اصلًا مطرح نبوده است. و این مسئله کشته‌شدن پیامبر اسلام در میان روحیه آنها شد، تعدادی از صحابه رسول خدا بی‌آنکه بدرستی یا نادرستی شایعه بی‌برده باشند، به مسلمانان عتاب و خطاب کرند که اگر این شایعه واقعیت داشته باشد، کسی حق ندارد عقب‌نشینی کند و یا تسلیم شود و روحیه اش را از خارج و منحرف شود و این هم ممکن است کم پیش بیاید. زیرا فقهی که در اینجا فقاهت خارج و منحرف شود باید این مقابله دشمن قاطعه‌انه و محکم باشیم تا او را دچار شکست نهایی کنیم. در مورد امام روحیه نیز این نکته صدق می‌کند. اگر روحیه بسیار ممکن است موجب شود تا ولایت از فقیه سلب شود و او رهبر جامعه نباشد؟ زمانی این حالت پدید می‌آید که ولی فقیه از دانند. من به آن خانم گفتم: اولاً که این صلوات حضار.

یک روز خانمی به من مراجعه کرد و گفت: «در همسایگی منزلم، خانواده‌ای زندگی می‌کنند که هنگام صلوات فرستادن برای امام خمینی (ره) به شدت ناراحت می‌شوند و آن را توهین به پیامبر گرامی اسلام (ص) می‌دانند. من به آن خانم گفتم: اولاً که این صلوات‌ها از یک جنبه، فلسفة سیاسی دارد و آن هم تو دهنی محکمی به دشمنان اسلام ندارد از خط فقاہت خارج شود. به نظر شما، ایا ممکن است امام از امروز تا آینده‌های آمریکا و استکبار موضع گیری نماید و علیه پیامبر (ص) و آل او می‌فرستیم. (صلوات حضار).

جامعه راستگویی کم شد، آن وقت باید بگوییم چون افراد راستگو در جامعه کم شده اند، در نتیجه اصل حرام بودن دروغ باید از میان برود. حرفها و بهانه‌های عنوان شده از سوی برخی گروه‌ها، برای این است که خط ولایت فقیه که ادامه‌دهنده حرکت انقلابی پیامبر (ص) و در ادامه به ائمه معصومین (ع) رسیده و سپس به فقهای حاضر در هر زمانی استمرار می‌باید، لوث کنند. و با این برجسب های ناچسبی که به ولایت فقیه می‌زنند و قدم و استوار هستید، در یک جلسه‌ای با استدلال علمی و منطقی، آن را اثبات نمایید. بعد از اینکه ثابت شد ولایت فقیه ضدیکتاتوری است، ساز دیگری زند و حرفشان را عوض کردند. گفتن: «ما امروز را نمی‌گوییم. امروز همه آقای (امام) خمینی را قبول دارند. اگر در آینده ایشان دیکتاتور شود، آن موقع تکلیف چست؟» این‌ها هنوز نمی‌فهمند که دیکتاتوری با فقاہت در تضاد کل قرار دارد و اصلًا یک فقیه نمی‌تواند دیکتاتور باشد. ممکن است یک روزی، شخص دیکتاتوری روی کار بیاید و به اسم اسلام حکومت کند که تأسفانه نمونه‌هایی از آن در تاریخ فراوان است، ولی دیگر مردم به او فقیه نمی‌گویند، مانند خلفای اموی یا عباسی. در این صورت فقیه که یک شخصیت ضدیکتاتوری است، علیه این مبالغه کنند و اگر شبیه او را نداشتمی، اصل مبارزه کنند، روی شناخت و بصریت فریاد الله اکبر خمینی رهبر را سر دادند، چون رهبرشان را می‌خواستند و او را به خوبی می‌شناختند.

فقیه چگونه بر سر کار خواهد آمد؟ عمولاً در انتخاب رهبران اجتماعی از صدر اسلام تا به حال و در جوامع غربی و شرقی، دو راه وجود داشته است: اول انتخاب، دوم انتصاب. شخصی که با رأی اکثریت مردم به رهبری انتخاب می‌شد و یا توسط مقام بالاتری منصوب می‌شد و افراد از او پیروی اشخاص فقیه به یکباره موجود نشود و دیگر فقیه برای زعامت جامعه اسلامی نباشد. می‌دانید معنی این حرف گروه‌های معاند چیست؟ معنی اثر این است که به عنوان گمثال، همه می‌دانیم در قرآن حرام بودن سخن دروغ یک اصل است، اگر در

## علامه حسن زاده آملی

گوش تان به دهان رهبر باشد. چون ایشان گوش شان به دهان حجت بن الحسن(عج) است. این جملات وقتی بیشتر معاشر پیدا کند که بدانیم صاحب تفسیر المیزان، علامه عارف آیت الله طباطبائی درباره شاگردش علامه حسن زاده فرموده‌اند: «حسن زاده را کسی نشناخت جز امام زمان(عج). راهی که حسن زاده در پیش دارد، خاک آن توپیای چشم طباطبائی.»

## آیت الله العظمی بهاءالدینی(ره)

- روزی بعد از ملاقات مقام معظم رهبری با حضرت آیت الله بهاء الدینی، از ایشان می‌پرسند که آیا دیروز مقام معظم رهبری به اینجا آمده بود؟ ایشان در جواب می‌فرمایند: بله چند دقیقه خورشید اینجا تابید و رفت. او چون خورشید دارای خیر و برکات است.

### شهید سید علی حسینی

همیشه به سخنان امام با عشق و علاقه گوش می‌داد. بعضی وقت‌ها پای سخنان امام گریه می‌کرد. در قرارگاه چهار کرمانشاه دور هم نشسته بودیم. رادیو سخنان امام را پخش می‌کرد. متوجه شدم که سید گریه می‌کند. گفت: چی شده! این فرمایشات ضدهوایی‌هایی جماران به کار افتدند. زمین زیر پایم شروع کرده به لرزیدن. صدای گوش خراش و کر کننده‌ی شلیک ضدهوایی‌ها، به جو رعب و وحشت دامن می‌زد. اولین بار بود که چین شرایطی را در جماران تجربه می‌کردیم. با خود گفتم الان حتماً امام می‌روند توی پنهانگاه. ولی امام این کار را نکردند. انگار که هیچ اتفاقی نیفتاده است. همان طور ارام قدم می‌زدند. فقط رادیو را به گوش‌شان چسباندند. ابراهیم انگار یادش رفته بود توی چه وضع و اوضاعی هستیم؛ محو تماسای امام شده بود. کمی بعد گفت: «قب مطمئن یعنی این». ۱۶

### شهید منصور مشکی‌زاده

به شوکی به منصور گفت: «با این همه عبادات و نماز و روزهای که پیش می‌فرستی، بر من ثابت شده که چیدنی هستی. دیگه گریه و زاری نمی‌خواهد.» گفت: «ترسم بر این است که بعد از مرگ حضرت امام باشد. بزرگ‌ترین مصیبت برایم این است خوشحال بود. می‌گفت از عملیات و موقوفیت‌هایی که در آن داشته‌اند، برای امام صحبت کرده است و امام با رضایت لبخند زده و دعا کرده است. کاظم با حالت خاص و هیجان‌زده بارها می‌گفت: «همه عمری که کردم فقط با همین لبخند و دعای امام انتظار، ص۸۸ است که ارزش پیدا می‌کنند.»

### شهید حسین نوروزی

روزی که امام خمینی مهندس بازگان را به عنوان نخست وزیر معرفی نمود، پاره‌ای از بچه‌هایی که با هم فعالیت تبلیغی و سیاسی می‌کردیم از کار امام ایجاد می‌گرفتند که این چه وضعی است؟ چه کسی انتظار داشت که آقا، مهندس بازگان را به مقام نخست‌وزیر منصب کند؟ بازگان این گونه است و آن گونه نیست و ...». آقا صدرالله به شکل شایسته‌ای با یکی از بچه‌ها که سرگروه ما بود، صحبت کرد و گفت: «اولاً آقا در موضوع ولایت استو ما حق چون و چرا نداریم. ثانیاً مگر آقا را نمی‌شناسید، امکان ندارد که او کاری را بی‌حساب و کتاب انجام دهد. پس مطمئن باشید که این کار او هم حساب شده است. کوچ غربیانه، ص۴۶.

### شهید حجت الاسلام محمد شهاب

هنوز عمامه بستن را بلد نبود. وقتی برای ملاقات حضرت امام می‌رفتیم، عمامه‌ای را به یکی از دوستان دادیم تا اندازه سر آقای شهاب بیچد. اتوبوس به سمت تهران حرکت کردیم. راننده تا جایی که می‌توانست مسافر سوار کرد. موقع پیاده شدن ساک را به زحمت از لابلای جمعیت بیرون کشیدم. شب که شد ساک را باز کردیم. دیدم عجب عمامه‌ای! کاملاً از حالت اولیه خارج شده بود. آقا شهاب گفت یا با کمک هم مثل اول من گفت: نه، خوب بلد نیستم. فردا که به جماران رفیم

روزی ما را به دور خود جمع کرده بود و از ولایت می‌گفت. او می‌گفت: «من عمه‌ی پیری دارم که مريض و سنگين وزن است. هر وقت به جایی که می‌خواهد برود، دو نفر باید کمکش کنند. با این حال چند قدم نرفته، زود خسته می‌شود و از نفس می‌افتد؛ اما هر وقت برنامه راه‌پیمایی باشد، هیچ کس جلوهارش نیست. خودش به پا می‌بزد و کشان

کشان و نفس زنان تا سر کوچه می‌آید. لحظاتی بعد با همان سختی و ناراحتی به خانه بازمی‌گردد. وقتی ازش می‌پرسیم این راه‌پیمایی تا سر کوچه آن هم از آدم مريض و ناتوانی مثل شما چه تأثیری به حال انقلاب دارد؟ می‌گویید: هر کس در حد توان خودش وظیفه پیروی از ولایت فقیه را دارد، توان من تا سر کوچه است.»

# السرامم پیت

شهردار خوب، ص۳۶.  
باشند و ناراحتی به خانه بازمی‌گردند. وقتی ازش می‌پرسیم این راه‌پیمایی تا سر کوچه آن هم از آدم مريض و ناتوانی مثل شما چه تأثیری به حال انقلاب دارد؟ می‌گویید: هر کس در حد توان خودش وظیفه پیروی از ولایت فقیه را دارد، توان من تا سر کوچه است.»

تازه یاد آمد که عمامه وضع مناسبی ندارد. چون در ملاقات خصوصی توفیق حضور نداشتم از همان جا از ایشان جدا شدم.

در حسینیه منتظر بودم که آقای شهاب با چهره‌ای بشاش از دیدار امام چشمانش می‌درخشید. خودش این طور تعریف کرد: «هر کس که می‌خواست معمم شود، باید عمامه را به امام می‌داد تا ایشان با دست مبارکش روی سر طلاق بگذارند. همین که پا به اتاق گذاشتم، همه چیز یاد رفت. محو جمال امام شدم. گویا هیچ صدایی را نمی‌شنیدم. چشمان فقط به چهره‌ی امام دوخته شده بود. یکی از برادران گفت: آقا برو جلو، نوبت شماست. ولی من یاری جلو رفتن را نداشتم. دیگری گفت:

عمامه‌ات را آماده کن.

تازه یاد آمد که برای چه اینجا هستم. آن را از ساک بیرون آوردم و به دست امام دادم. ایشان دو سه بار عمامه را چرخاند تا سر و ته آن را بپیدا کند. قدمی به طرف جلو برداشتیم. فقط می‌دانم حضرت امام یک شوکی طلبگی هم کردنده که همه حضار خنده‌یدند. ولی من انقدر از دیدن تیسم امام به وجود آمده بودم که نفهمیدم ایشان چه چیزی به عنوان شوکی گفتند. عمامه به هر شکل که بود روی سرم جای گرفت و دست ایشان را بوسیدم. در واقع زیباترین لحظه‌ی زندگی من همان دیدار بود. افالکیان، ص۴۲.

شهید ابراهیم امیر عباسی  
نوبت کنیک من و اسماعیل بود. از جایی که ما بودیم، امام را راحت می‌شد ببینیم. داشتند توی حیاط قدم می‌زدند و طبق معمول؛ وقت قدم زدن، رادیو هم گوش می‌دادند. توی همین حال و هوا، یکه‌و صدای آزبر قرمز بلند شد. طولی نکشید که ضدهوایی‌هایی جماران به کار افتدند. زمین زیر پایم شروع کرده به لرزیدن. صدای گوش خراش و کر کننده‌ی شلیک ضدهوایی‌ها، به جو رعب و وحشت دامن می‌زد. اولین بار بود که چین شرایطی را در جماران تجربه می‌کردیم. با خود گفتم الان حتماً امام را به گوش‌شان چسباندند. ابراهیم انگار یادش رفته بود توی چه وضع و اوضاعی هستیم؛ محو تماسای امام شده بود. کمی بعد را به گوش‌شان چسباندند. ابراهیم انگار یادش رفته بود توی چه وضع و اوضاعی هستیم؛ محو تماسای امام شده بود. ساکنان ملک اعظم، ص۵۵.

**شهید حاج کاظم رستگار**  
بعد از برگزاری جلسه‌ی کاظم، دفتر امام وقتی را برای ملاقات به او داد و کاظم به دیدن امام رفت. موقع برگشتن خپلی خوشحال بود. می‌گفت از عملیات و موقوفیت‌هایی که در آن داشته‌اند، برای امام صحبت کرده است و امام با رضایت لبخند زده و دعا کرده است. کاظم با حالت خاص و هیجان‌زده بارها می‌گفت: «همه عمری که کردم فقط با همین لبخند و دعای امام انتظار، ص۸۸ است که ارزش پیدا می‌کنند.»

**شهید حسین نوروزی**  
بعد از برگزاری جلسه‌ی کاظم، دفتر امام وقتی را برای ملاقات به او داد و کاظم به دیدن امام رفت. موقع برگشتن خپلی خوشحال بود. می‌گفت از عملیات و موقوفیت‌هایی که در آن داشته‌اند، برای امام صحبت کرده است و امام با رضایت لبخند زده و دعا کرده است. کاظم با حالت خاص و هیجان‌زده بارها می‌گفت: «همه عمری که کردم فقط با همین لبخند و دعای امام صورت‌های سیاه شده و بدن‌های خونی باز هم مقاومت کردن. حسین را دیدم شاد بود. تزدیکم آمد و گفت: «آقایید، هیچ کس اعتراض نکرد. این عمق حضور امام را در روح و جان بچه‌ها ثابت می‌کند.» با این که تعدادی از بچه‌های گردان مان شهید و مجرح شدند و مجوح شدند و دعا کیهانی که وضعیت مناسبی نداشتند؛ اما بچه‌ها ایستادگی کردن و حسین نقش بسیار مؤثری در حفظ روحیه می‌خواهم حنظله شوم، ص۷۹.

**شهید محمد ابراهیم احمدپور**  
روزی ما را به دور خود جمع کرده بود و از ولایت می‌گفت. او می‌گفت: «من عمه‌ی پیری دارم که مريض و سنگين وزن است. هر وقت به بچه‌ها بدهیم! حرف امامه.» حسین این را گفت و به طرف گروهان راه افتاد پیغام امام را به بچه‌ها بساند. بعد از نه روز خستگی، کمبود آب، بلس‌های خاکی، صورت‌های سیاه شده و بدن‌های خونی باز هم مقاومت کردند. حسین را دیدم شاد بود. تزدیکم آمد و گفت: «آقایید، هیچ کس اعتراض نکرد. این عمق حضور امام را در روح و جان بچه‌ها ثابت می‌کند.» با این که تعدادی از بچه‌های گردان مان شهید و مجرح شدند و مجوح شدند و دعا کیهانی که وضعیت مناسبی نداشتند؛ اما بچه‌ها ایستادگی کردن و حسین نقش بسیار مؤثری در حفظ روحیه می‌خواهم حنظله شوم، ص۷۹.



## گزیده‌ای از مناجات شهید دکتر مصطفی چمران (۱۳۶۰/۳/۳۱)

### پرگشایم

خوش دارم که در نیمه‌های شب در سکوت مرموز آسمان و زمین به مناجات برخیزم. با ستارگان نجوا کنم و قلب خود را به اسرار ناگفته‌ی آسمان بگشایم. آرام آرام به عمق کهکشان‌ها صعود نمایم، محو عالم بینهایت شوم. از مزه‌های علم وجود در گذرم و در وادی ثنا غوطه‌ور شوم و جز خدا چیزی را احساس نکنم.

### توکل و رضا

"ترا شکر می‌کنم که از پوچی‌ها، نایابداری‌ها، خوشی‌ها و قید و بندها آزادم کردی و مرا در طوفان‌های خطرناک حوادث رها ننمودی، و در غوغای حیات، در مبارزه با ظلم و کفر غرقم کردی، لذت مبارزه را به من چشاندی، مفهوم واقعی حیات را به من فهماندی... فهمیدم که سعادت حیات در خوشی و آرامش و آسایش نیست، بلکه در جنگ و درد و رنج و مصیبت و مبارزه با کفر و ظالم و بالآخره در شهادت است.

خدایا ترا شکر می‌کنم که به من نعمت "توکل" و "رضا" عطا کردی، و در سختترین طوفان‌ها و خطناک‌ترین گرگاب‌ها، آنچنان به من اطمینان و آرامش دادی که با سرنوشت و همه پستی‌ها و بلندی هایش آشتبایی کردم و به آنچه تو بر من مقدار کرده‌ای رضا دادم.

خدایا! در موقع خطر مرا تنها نگذاشتی، تو در کویر تنهایی، انيس شب‌های تار من شدی، تو در ظلمت نامیدی، دست مرا گرفتی و کمک کردی... که هیچ عقل و منطقی قادر به محاسبه پیش بینی نبود، تو بر دلم الهم کردی و به رضا و توکل مرا مسلح نمودی، و در میان ابرهای ایهام و در مسیری تاریک، مجھور و وحشتناک مرا هدایت کردی."

### می خواستم شمع باشم

"همیشه می خواستم که شمع باشم، بسوزم، نور بدhem و نمونه‌ای از مبارزه و کلمه حق و مقاومت در مقابل ظالم باشم. می خواستم همیشه مظہر فدائکاری و شجاعت باشم و پرچم شهادت را در راه خدا به دوش بکشم. می خواستم در دریای فقر غوطه بخورم و دست نیاز به سوی کسی دراز نکنم. می خواستم فریاد شوق و زمین و آسمان را با فدائکاری و آسمان پایداری خود بلرزانم. می خواستم میزان حق و باطل باشم و دروغگویان و مصلحت‌طلبان و غرض‌ورزان را رسوا کنم. می خواستم آنچنان نمونه‌ای در برابر مردم به وجود آورم که هیچ حجتی برای چپ و راست نماند، طریق مستقیم روش و صریح و معلوم باشد، و هر کسی در معركه سرنوشت مورد امتحان سخت قرار بگیرد و راه فرار برای کسی نماند..."



اشتراك که بروکه اند  
بـ کـه اـشـتـرـاـك  
نـشـارـ اـرـوـاحـ طـيـيـهـ اـمامـ وـ شـهـيدـاءـ صـلـواتـ اللـهـ عـلـىـ عـلـىـ وـأـلـ محمدـ وـ عـلـىـ جـمـيعـ جـمـيعـ

نام و نام خانوادگی:

تحصیلات:

نشانی / استان:

شغله:

شهرستان:

کوچه:

پلاک:

تلفن:

کد پستی:

qafelenoor@gmail.com

www.qafelenoor.com

بهاء شش ماه اشتراك: ۱۲۵۰۰ تومان و بعاء یک سال اشتراك: ۵۰۰۰ تومان

عالقمدنان می‌توانند هزینه اشتراك نشریه را به شماره حساب ۳۴۰۸۰۰۳۸۲ نزد بانک ملت (حساب جام الکترونیک) واریز نموده و اصل فیش را به صندوق پستی ۳۴۶۵ - ۳۷۱۸۵ ارسال نمایند.